



FROM  
THE LIBRARY  
OF  
SIR WILLIAM OSLER, BART.  
OXFORD

7785 11

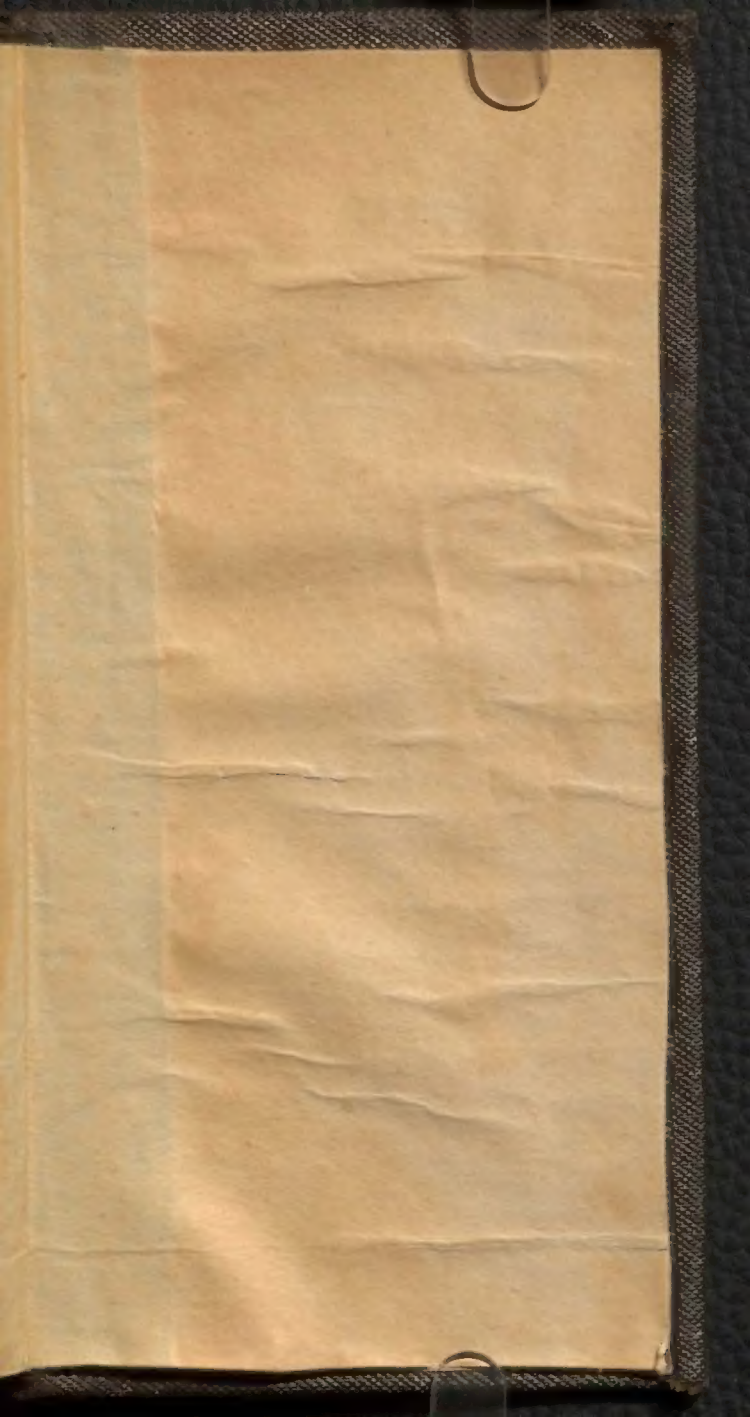
~~70~~

M84

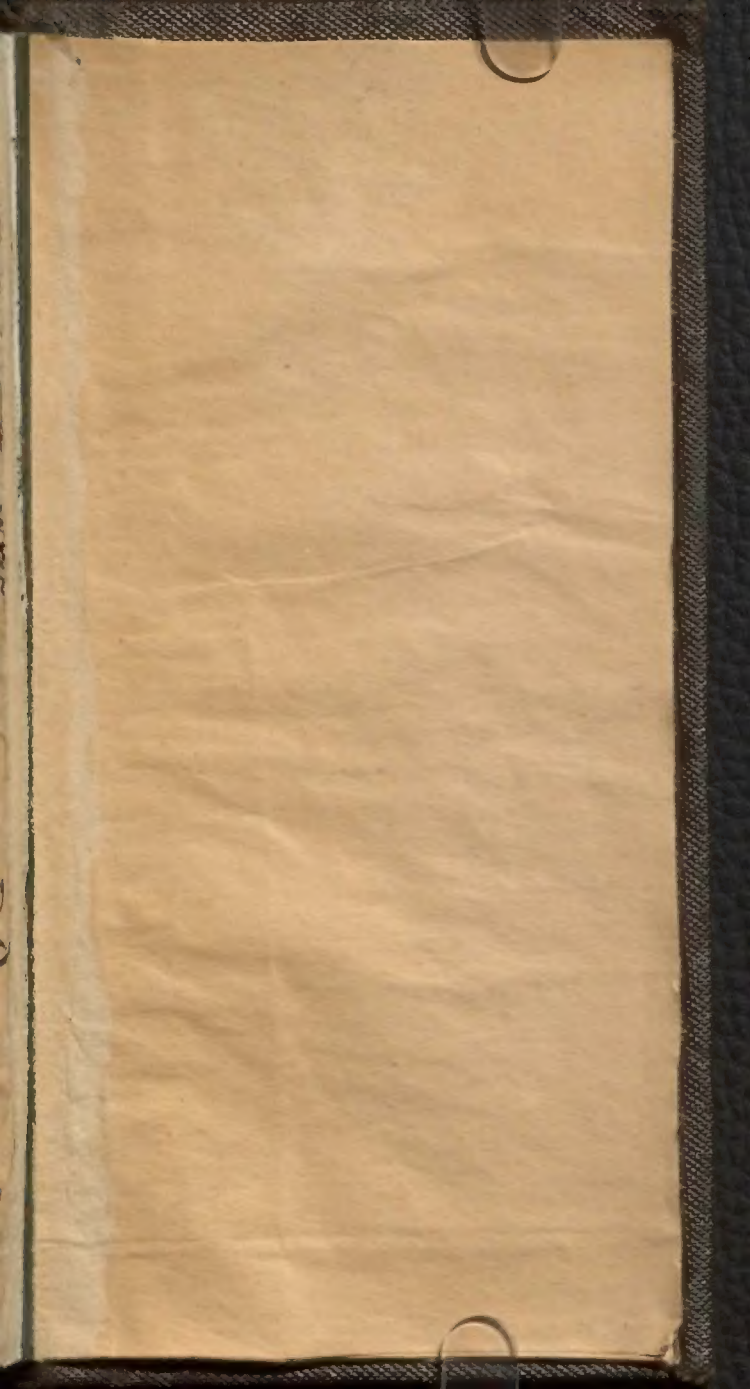
7785-

11 eleven









الفائدة العاشرة

مجلس اول

Lucinor, 26/II, 27

W. L.

٢٠١

三

692

...

وزیر

1

This image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf of a book. The paper has a slightly textured appearance with some minor creases and discoloration, characteristic of old paper. There is no text or other markings on the page.

This image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf of a book. The paper has a slightly textured appearance with some minor discoloration and small dark spots, possibly due to age or handling. There is a faint, illegible mark near the top left corner, which could be a stamp or a handwritten note. The overall tone is warm and vintage.

•

٥٥

3

62

۱۰۰

17

\_\_\_\_\_

محمد بن عبد الله

9/10

2000

0157

مشاوره

وہو

البنة حوا ٢٠

15

1927

1871

162







الحمد لله رب العالمين  
 الحمد لله رب العالمين

ارطابان طول السعرة واسعد الله في الدنيا والعقبى وامارته  
 برمان اياته واسلانه واسم نفيس برسم نعمة درين بيت ميگشت  
 درخاير و نرعد دارد ادب <sup>راز و که او</sup> طيش پورده از روزگار  
 و اين كتاب را عجله العلاج با ميده شديرا که دو از منور و مرکب  
 بنجه حاضر باشد تفصيل در علاج مقصود است و اين مختصر شمس الوداد  
**اول** در امري که تعلق بسرو دماغ دارد و اين امر اول  
 در سراسر است و در تعريف در دسر اطبا جنين گفته اند که الصداع  
 الم في اعضاء الراس يعني در سراسرالم و جمعي است عاقل اعضاء  
 مي شود و اعضاء سراسر از چهار اربع است که ان چهار ديوار است  
 که ان پست و پس مي رود و پهلوی که جانب شقيقين است و يا فوج که  
 فوق سر است و مجموع سر مرکب است از هفت پاره استخوان چهار  
 چهار ديوار و دو استخوان فوق سر که در سفودي پيما مشرک است  
 و استخوان قاعده که مقعده عليه حس است و سر بران که که ده است و قبه  
 اعضاء راس را قيو و اختراست تا به که در چشم است بر و در  
 زیرا که در چشم در نهمت پس قه تعريف تفصيل اخوي سراسر را

هو  
 بسم الله الرحمن الرحيم  
 سحر کامل و فليق  
 خبير کوب بر سر يا زکری  
 فضل محمد بن سراج زکری  
 نغمه عليه السلام  
 و خدمت العبد القاصر  
 عبد الله بن ابي ذر  
 شمس النبوة  
 عاصم بن جعفر  
 طب سحر و جادو  
 اطبا نيز در ان  
 و هر چه در ان  
 حکایت ميکنند  
 جمعه از اطبا گفته

و این کتاب را عجله العلاج با ميده شديرا که دو از منور و مرکب  
 بنجه حاضر باشد تفصيل در علاج مقصود است و اين مختصر شمس الوداد  
 اول در امري که تعلق بسرو دماغ دارد و اين امر اول  
 در سراسر است و در تعريف در دسر اطبا جنين گفته اند که الصداع  
 الم في اعضاء الراس يعني در سراسرالم و جمعي است عاقل اعضاء  
 مي شود و اعضاء سراسر از چهار اربع است که ان چهار ديوار است  
 که ان پست و پس مي رود و پهلوی که جانب شقيقين است و يا فوج که  
 فوق سر است و مجموع سر مرکب است از هفت پاره استخوان چهار  
 چهار ديوار و دو استخوان فوق سر که در سفودي پيما مشرک است  
 و استخوان قاعده که مقعده عليه حس است و سر بران که که ده است و قبه  
 اعضاء راس را قيو و اختراست تا به که در چشم است بر و در  
 زیرا که در چشم در نهمت پس قه تعريف تفصيل اخوي سراسر را







طاهره از دل و از کبد  
و از کبد و از دل و از کبد  
و از کبد و از دل و از کبد  
و از کبد و از دل و از کبد

سویا زیاد در دست و چون سده ضعیف باشد و سبب  
ضعف رطوبات و مواد بلغمی باشد آب آکسید ضعیف و کمی سده  
میشود و اگر سبب در سر سودا و امواج بارد سده باشد گاه جفا  
نمونه سده از زرد و کبود خوردن دوا می دارد نزد سبب می باید مثل شربت اسطوخودوس  
تند و اگر جفا بخود وجود برودت عطش عذوق شود شربت اسطوخودوس  
باید داد که در اندکی ارباب بپوشد و یا مقلاتی باید داد که شربش باشد  
مثل که با دمان خوشیده مقدار پنجمثال در یک پیاله آب یا نیمه  
و مقدار هفت مثقال قند اضافه کرده با خوردن و یا مری سبب که  
او مسامت بخیزه بنفشه در افواه عوام مقدار هفت مثقال در آب گرم  
با کلاب گرم کرده چهار قاشق حل کرده باید داد و یا کلاب سرد و سرد  
و یا کلاب و یا دمان از هر یک دو مثقال طبع کرده و قند بر وجه مذکور  
و یا کلاب گرم کرده با دمان یک بر پی بنفشه حل کرده باید داد و  
صداعی که سبب قوت حس باشد چون اعضایی یکی از الحش و رض  
از که لم و دج متاثر و متاثر می شوند خصوصاً اعضایی یک در  
صورت علاج مخدر حس است تا از افت عالم متاثر نشود اما مخدر  
عالم صداع باشد

و از کبد و از دل و از کبد  
و از کبد و از دل و از کبد  
و از کبد و از دل و از کبد  
و از کبد و از دل و از کبد



وبقدر نصف  
 حله و سه نو  
 درانه فطر  
 و بیدار علی  
 بود و ارکان  
 این و بیست و  
 سال

[illegible]

سید و بیاض حسن  
سازمان افغان  
رسمی در سبک  
و منتهی به طبع



یعنی اگر چه قوت نافه تمام باطل شده است اما ضعیف شده است  
چنانچه گاهی بینی در بر وجه کمال منضم نمی تواند کرد و یا بطلان منضم برین  
که هیچ خیر از عذارا منضم نمیکند و این مرتبه از ضعف بدترین اوصاف  
معه است و در سربس سبابت کوره مبتدی از افواج می باشد  
که آن فوق پیشانیست و گاه چنانست که وجع مایل مساوی شود که از  
انحطاف می نامند و از آنجا مثل تقیابی شود و این قسم از درد سورا  
حاشی خلف می باشد بحسب خوردن و کرسکی و قسم صفراوی از درد  
در کرسکی شده و می یابد و علامت دیگر عطش است و ملخی و قسم  
بلغمی از درد سورا یکی از علامات ظاهره اش است که در سیری ریا  
می شود باندک زمانی بعد از خوردن با وجود علامت است که مثلاً  
رفش از دهن وقت عطش و گاه چنانست که خوردن طعام ممکن  
در دهن نمی باشد که در معده است در بعضی اشخاص مثل کسی که حرار  
پشت و در معده او علامت نیست که بسبب تضاد بخارات رطبه از  
بدافع موجب درد است و چون خوردن طعام با فعل روع بخامد  
میکنند پس روج بگویند و گاه باشد و در سیری که بسبب بدی احوال  
بجارت از سیری گردد

بیماری که در غده پستانها می آید و در بعضی از آنها در غده های دیگر  
هم می آید و در بعضی از آنها در غده های دیگر هم می آید و در بعضی از آنها در غده های دیگر هم می آید

بگویند علامت آن احساس وجع یا تب است می باشد و در بعضی  
در خارج و بعضی در درون که سبب آن بی حال پسر باشد احساس وجع یا تب است می باشد  
و این علامات اکثریت و الامی تواند که علامات مختلف شود و گاهی  
جانت که سبب صداع بی احوال کرده است و علامات آن  
احساس وجع یا تب است و سبب صداعی که مرقی که پوست  
پوشش چکاند در غده است و تضاع بخارات از آن میسر و دفع و علامات آن است

که پیش سر در می کند و سبب دیگر دعوا است صداع سبب علامت بخارا  
رحم است و علامات آن است که درد محسوس در میان این است  
و این درد باین علامت اکثر بعد از وضع حمل و یا استفا فرزند و یا بواسطه  
جیض است و بطریق صایب التدریج است که تمام ضرر در غده است

عند العلاج ملاحظه فرماید تا علاج بصواب باشد و بعد از جمله اطباء  
و صداعی که سبب وحدت تنها باشد علامت او بعد از وجود تب

اگر عرض آن زیادتی است بریادتی است و سکون او نیست بکند  
ت و اگر عرض نیست ترکیبی اصلا مرضی است بر خود و صداعی که  
سبب آن بخار است حدوث آن باخر است که وجع در آن است

در بعضی از آنها در غده های دیگر هم می آید و در بعضی از آنها در غده های دیگر هم می آید  
و در بعضی از آنها در غده های دیگر هم می آید و در بعضی از آنها در غده های دیگر هم می آید





بیماری از دل و کبد و معده و ریه و کلى  
بیماری از دل و کبد و معده و ریه و کلى  
بیماری از دل و کبد و معده و ریه و کلى

و اقتصار و اختصار بر سهال و لطین طبعیت باید کرد و تشدید  
نزع منحرف بجهت صداع باید کرد و تقویت سر و دماغ لازم باید  
داشت تا نجه منافی علاج نباشد و بیايد دانست که درین علیت اجتناب  
آرام و قرار و استراحت را نفع بسیار است زیرا که حرکات  
و تحمیل کلم باید کوشید و لطین طبعیت زیرا که بسیار معده است  
و نهادهن دست و پا درایی که خیلی گرم باشد مشقت بلع دارد  
اطباء آورده اند که اختیار طاقی از پوست مایی که او را ر عاده میگویند  
بدین سبب که خاصیت این مایی آنست که کس که او را بدست  
بیکبر دست او بلززه می آید و پوشیدن طاقی از پوست او  
از آله صداع مجربست و علاج صداعی که بسبب حرارت شربت  
اوست یا تمندی شربت لبو اگر از سر فروغن النفس مانی تا  
و احتی بر سر و چوایی او نباشد و اگر مکرر ابرینهار با شربت نخل  
خلوط دهند بهتر باشد و غذارین صبح غروره حب الوبان را  
و یا تمندی سر کدام ازین بوقت عدم سیر و یا کوشت مرغ و  
صفق باشد و یا غروره از اسفناخ یا حیاضی که در حرد کمر است

بیماری از دل و کبد و معده و ریه و کلى  
بیماری از دل و کبد و معده و ریه و کلى  
بیماری از دل و کبد و معده و ریه و کلى

سینه و شکم و کمر و باطن  
 و کمر و باطن و کمر و باطن  
 و کمر و باطن و کمر و باطن

و یا بقله عینه که سنج مرد است میگردام ازینها بعد تب و عدم تب  
 یا گوشت فرغ مذکور و یا ترشیهایی مذکور باید داد و یا گوشت غلا  
 و یا بوقلی بوقت عدم تب و عوارض مذکوره و ادویه موضعی که  
 بر محل وجع باید نهاد و صندل و یا شاه عینی و کلاب اینها همه اگر  
 در دهنی نماند و اگر بخوانی نباشد اندکی سرکه باین مذکورات  
 اضافه باید کرد این طریق که فوقه کتانی که نه باینها آلوده کرده باید  
 بر محل در نهاد و ضماد ازین ادویه باید کرد جو کوفته و منقح حک  
 کوفته از سرد مسادی مکمل بر کلاب و کلاب اسفول که بکلاب باشد  
 و گاه بجهت تحذیر حس و تکلیف جمع درین ترکیب مذکور پوست خفاش  
 بعضی اطباء اضافه میکنند اگر گندیده تر است زیرا که از حد عضو  
 و فریب او خدایق اطباء منع کرده اند سبب آنکه از ابراد مخدر عضو  
 رئیس یکی الحس روح از آن عضو شفر شده می گریزد گاه باشد  
 که روح بمحل خود عود و بجهت این موجب هلاکت و گاه  
 جهان از پوست خفاش بجا و زبرانیج میکنند که مخدر تویر و گاه  
 ازین سر تخا و زین کنند و میخون در ضمادات بر صداع اضافه میکنند

و در دهن و کمر و باطن  
 و در دهن و کمر و باطن  
 و در دهن و کمر و باطن

و اینها همه فحاشه است و افسوس از همه بدتر و اگر چه با نوحه و جع شدید  
شود و عینس با بی تحمل و طاقت سازد آن زمان آن محدثات ممنوع  
اصلا باید داد و مصلح غرض است اقل من العینس در ضحاک باطل که  
بمشابه ماشینی یا خودی باشد باید کرد و بخوردن اصلا باید مستعمل نشود  
تطویل در این مقام بگفته و نیلوفر و جباری که معجزه حرکت است و اگر  
پوست خشک است اگر الم قوی باشد و جو مفسر مجموعه ادویه قیاسا از هر  
بجمله محال و پوست خشک است و در محال مجموعه در یک نیم کاسه آب باید  
جوشانید تا نیمه بماند اگر از کربس بالوده اول سر بخار او باید داد  
و بعد از آن آبش نیم گرم بر سر باید ریخت و فصل او را به حکم بر سر  
بر نیمه باید نهاد و از شتمومات نافه در صداع کل نیلوفر و بگفته  
از و کلاب و برگ بید مرشوشن کلاب و اگر نخوابی باشد غن  
بگفته بادام و باروغن نیلوفر و روغن که معمولی باغین است که آنرا  
هل خراسان کا هو می نامند و در خانه که حکم علیل است آب باید  
پاشید اگر وقت تابستان و بهار باشد و در آن خانه مرگ ادا  
شد بسیار باشد بسیار نافع است و پوشدن کافور در صداعی که

برخیزد

سید جمیع

طریقہ کاشفہ

تذکره

شور و

18

روند آرمی -

تہذیب ال

مورس

در این کتاب

五

وہم وور

بسم الله الرحمن الرحيم

06

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or name, appearing as a dark, stylized mark on the aged paper.

دموی



منع من غير  
صان  
بازار  
والعالم  
القول

[illegible]

انفکله کزین  
 وازین کزین  
 کما جی شریک  
 علیک انفا نیکه  
 در طبع علیک

و از او اصطلاح اطباء نفاجیه می نمایند و نفاجیه درین مقام از کین  
 افریون و سکه زعفران مساوی یکدیگر را بدین ترتیب داده باید  
 بوییدن و در علاج صداع که سبب در آن یوسه است اثر بدین  
 مقام جلاب و یا سرس نیلوفر و صده آب سرد اختیار باید کرد و ما  
 نیلوفر قمر و جاب شربت نبغه منصفه باید با آب سرد اختیار و تا  
 شربت پانزده مثقال است و الاده مثقال است و اگر درین شهر  
 بوقت غلبه حرارت تخم استغول شسته اضافه کنند صواب باشد  
 و اما اگر در علاج صداع یا سبب را شیره یا قند میدهند صواب است اگر  
 علیل را از آن کرامت نشود و اگر کاتبی قند صرف با تخم استغول صواب  
 افتد مناسب است و غذا در صداع بدین سبب بر علا و برده فریاد  
 مرغوبه فریاد شود با تخم باید اختیار کرد و اگر آب یا ترشش شیرین یزند  
 بهتر باشد و گوشت می نرود درین مقام مناسب است و تخم نمک و تخم  
 از بزرگ تازه خناری که میوه شکر است و اسفناخ و یا اگر او با گوشت مرغ  
 و فاشق اش شیره با تخم معصر و یا شیره مغز اوام باید داد بدو ملا خط  
 یکی که شیره با اوام افاده رطیبت میکند و دیگر از آن قبض میکند که آن  
 نامیده و در آن

در حال کین  
 در حال کین  
 در حال کین  
 در حال کین

تصویر

برخیز

۱۰۰

در

سند و کتاب

六

遊

سازمان

بر وای

بازار عارص

مختار

میں نے

تسند و

وهند في ال

19



موجب پیوست است وادویه موضعی از ضماد و نطول و ششموه است  
که مذکور میگردد سرکه از بنفشه و نیلوفر و کدوی تر تراشیده بر محل  
وجع نهادن مفیدست و اگر وجع شدت باشد مجموعه ترقیف داده بر آن  
محل بطریق ضماد یا طلا و یا نطول باید نهاد و دیگری کلاب و آب خیار  
و باز یک و عرق پید و عصاره خاوری که او را اهل سمرقند معطر کرده  
می مانند و اهل شیراز و عراق نان کلاغ میگویند و اگر جراحه کدوی تر  
که مراد بآن تراشیده اوست سر را بان غلاف کردن و پاره را  
باز یک و فبرور بخش نیز میگویم بر سر تراشیده بسیار نافع است و ضماد  
سر را بآن نم کرم باید شست زیرا که مکث لنبیاب در اعضا موجب عفو  
ست موجب از یاد صداع و چون بر بخش شیر بر سر طوطی  
مصل شود و مکث او که موجب عفو است باشد از آن استنشید  
یکد کرد و از ششموه نافع بهیست و روغن شکر و کل نیلوفر و روغن  
بنفشه با دانه و بنفشه و ...  
نیست در علاج صداع سماوی که نافع صداع مایه باشد از جو  
ناب به عمل و عرق پند نافع است و مغایرت آیهای روان و مایه



فصل در بیان اسباب و اقسام  
 و در بیان اسباب و اقسام  
 و در بیان اسباب و اقسام

سید و استماع خراوات و مراد بخراوات فواره و تار و  
 آب شارس است و صوتی که از آب در شاریدن حاصل می شود  
 دیگری جلوا رکد وی تر و شسته و قد یخس و ستر تر شده  
 باین جلوا عذاف گردست و اما سور المراج رطب و علاج  
 باین سبب و آنچه مذکور شد پیشتر در علاج صداعاتی که سبب در آن  
 سور المراجات ساده بود و اما اگر سبب صداع سور المراج کاذب  
 باشد و آن چهار است اگر و توام باشد خون و صفرا و بلغم و سودا  
 و اما اگر سبب صداع مادی و خون باشد علاج بقصد است تعدیل  
 فراج بعد از آن با نجبه در صداع خاک گشته شد از شر به وادویه و طبله  
 و ضمادات و قطرات و کمادات و ادیان و شومان و غیره که  
 من المعالجات انما رطوبات و مشوقات در مقام مستعمل است  
 و اگر غیر دیوبیت باشد علامات اخراج خلط خوب  
 مرض است بعد از حصول نفع با  
 و یا بعد از اخراج صفرا و یا تبخیر شدن در اخراج بلغم و یا تبخیر  
 در اخراج سودا و اگر ماده صداع مرکب باشد صفرا و بلغم و سودا  
 لطافت را و وقت

فصل در بیان اسباب و اقسام  
 و در بیان اسباب و اقسام  
 و در بیان اسباب و اقسام





آن باخچه خارجه از بدن است مثل مکه در تابستان نزدیک حیوانات

مرده متعفن مرور واقع شود و از بخارات متعفنه ایست که بشام

ایراد مقابل فسادش باید کرد از مثل بیهیای خوش و بوئیدن عین در

صداع باین سبب قوی نافع است و صداعی که سبب آن ثقل و انقباض

علاج ان اصلاح جرات است بمرام مغينه و صداعی که سبب ان شده

عادت در مثل زکات می شود و را در فرود آمدن مواد از دماغ مجاری

نی نی مدود میشود و بدین سبب در سرش و پس علاج این مقام

سده است با ضربت قلمش کفینش زوری و بوییدن ز کس و بوییدن

بیا به دانه بریان کرده و در گوشه نه زیتونی بسته و گاه سبب صدمه

و حسن و نافع می باشد و بدیسیب اندکی از شراب قهض می شود

مس علاج ابرین مقام بلیید حص عصوات و محس ساقش او تا ادرک

کتابخانه ملی و انجمن آثار و مفاصل فرهنگی و هنری

در کتب و اخبار که در این کتاب مذکور است

برای پایی ایلین است و اراد او  
مستقیم

یہ کہانی سن کر میری ہر آنکھ اور اس کی ہر سہیلی نے اور امداد

مجلس







این کتاب در بیان علل و اقسام  
 و علائم و تشخیص و علاج  
 و تدبیر و توفیق الهی

که در آب می باشد یا آب لیو ماچند و یا شربت بادرنجبویه مخلوط با آب  
 لیو یا شربت اسفند و سوس و خوردن اطریفات در قسمی که بسیار است  
 است بسیار مفید است و گاه سبب صداع بخار بدنی از غذا است  
 علامت آن اشتداد وجع است در سیر خوردن و سکون وجع در گرسنگی  
 علاج در صورت استفراغ ماده بخار است و بعد از فراغ دفع و  
 او و تمییز طبع و شستن و پختن و مسکین مایه و رادع  
 بخار کشنده خشک و قند از مرکب آن دیگر شربت بی و رب بی و رب  
 سیب ترش و رب امرو و یا سماق و یا رب ریواج باید داد و اما  
 که اشتغال و خوردن این ربهها بعد از طعام باشد و همجنس صداعی که

می رسد بر آن  
 عضو

در حال و در حال

و اعضا

و اگر در

و چهارم و رعبا

معنی آنکه گوییم

و در وقت او سبب حرکت عضو است از اعضا علاج او علاج آن

و گاه سبب صداع حصول و حدوث کرم است در معده و اما و ترا

و تصاعد بخارات ردیه منته از و بدافع علاج در قسم از صداع شعله

و مانع است بحیایح و اخراج کرم است با و در انقباض کرم و اما اختیار

آیایح لونا دیا باید کرد و علاج صداعی که سبب آن تبهاست علاج

و در فصل اول

و در فصل دوم

و در فصل سوم  
 و در فصل چهارم  
 و در فصل پنجم  
 و در فصل ششم  
 و در فصل هفتم  
 و در فصل هشتم  
 و در فصل نهم  
 و در فصل دهم  
 و در فصل یازدهم  
 و در فصل بیستم

و از افراشته کوه  
پندیده بید خندان  
اورا بر او خجسته  
چو بخت زنده در جانی  
سوفت و لطیف و ناز  
فین بهر ناز و ناز

فیروز رطما و اطباء ... انخوان و معصوم شد اکار خاسته  
حیض باغ را پس آفت عام است جمیع اندر من سیف و غیره  
نفس بتلازم است و در سر و کوفی و زخم و بوی و بوی  
و نه سالی بر شین و نه آن وقت و نه نفس و نه در  
نفس و وقت بول و اگر خورده بر نفس بوی پی باشد بل  
و احوال نفس میان تشنای و موی است زیرا که اگر درم درجی  
منشاست و اگر فباخ و درم عارض نفس و باغ است موی  
و چون در هر حجاب و موی که نفس و باغ است تا نفس شود با اعتبار  
منشاست اگر نه است و باغبان نفس و باغ است اگر نه است  
باید که بعد از زردی یا بعد از سبزی و قطعه  
بی ردد و عدم شعور علیل عصابی او و اطباء جام اندر آنکه تنها  
حاره هر که طبع است برشته شود و اجابت نشود و بول رقیق باشد و سر  
شود و در سردایم باشد و در فاش شد باغ و مقرر رسام منی قضا  
منها قبا این احوال مرسوم شود و این مرض اکثر در تنها چاره  
که حادث می شود و در حبیبها و تنها صفر آوی و علامت قسم و موی این



خفاط عقل است و در وقت خنده و سرخی زنگنه زبان و در وقت  
 و چشم و پیرون آمدن رکنا و قطرات خون از بینی و کبودی و عکاس  
 در سفر و بی خوابی و جگر سوز و دی زردی و ریه و سینه و غیره  
 من بعد از الصبر و علاج او علاج تب و صفرویت و جوش و صفرا  
 علاج صداع باید کرد از شراب و اغذیه و الطلیه اما در پیش تنم  
 برادر است که مراد بان اوزار است از آبشار مثل و ارد  
 و سیاه و تفت علیل از محال و اما له ماده علت بسفیل کعبه  
 و است از طرف برادر که الیه است بدست یا مالیدن و  
 و یا بشدت را جمله مراد از رعوت و حق است و مراد بان  
 و نقصان قوت مکرر و یا بطلان این دو قوت است رعوت از  
 از برده ساده است یا از برده مادیت و یا بسبب سوسه ساده  
 و یا بسبب سوسه مادیت و یا بسبب مرد و یعنی هم رده و هم سوسه  
 ساده باشد یا مادی و کثرت شد که نقه همان فکر است مقصود است که  
 علت موجب است که حاشش در تریب معدمات از برای حصول نتجه  
 برومی که شخ از مقدمات مرتبه استش در دل شمی بر وجه صواب و کمال

باشد نیست و آنکه باطل باشد نیست که صاحب علت هیچ مقدار از  
برای حصول مقصود خود ترتیب نمی تواند کرد و با جمله علاج این علت قبل  
فراج سر است یعنی خون بعضی و شقیه سر و قلیل غذا و لطیف و یعنی  
غذا کم باید داد و آنچه داده شود غذای لطیف باشد و آنچه درین علت فایده  
بلوغ دارد اطرین است و به بلوغ پرورده و معجزه فلاسفه دارد و قوی تر شود  
بلکه ضعیف تر و این معجزه وقتی باید داد که فراج سر و بدن در عایت سر باشد  
زیرا که بلا درازا دو به چاره در دو به چهارم است و استعمال او در امر چاره  
یا در امر بایده قلیل برودت موجب هلاک است و نیز از او میفایده  
درین علت که در نور تجسس و قند و تجسس پرورده است و استعمال قوت فکری  
در علوم عقلی و مشکلات انوار ازالت این مرض تاثیر نام است زیرا که قوت  
قوت فکری یا استعمال فکر است **دیگر از امراض دفع سبب است** و او را  
نیز نقصان یا بطلان قوت ذکر تعریف کرده اند سبب او نیز بر ساد است  
یا بر مادی است و مرکب این دو سبب بهلا مانش شناخت میشود  
و یا آنکه سبب این علت بیوست است و اگر چه بیوست سبب علت باشد  
و صاحبش ندارد مگر آنچه در قدیم زمان بروی گذشت تیره است از احوال

و اگر سبب علت رطوبت باشد صاحبش باید مدارد مکرر نفی را و آنچه  
در حال بروز میگردد و باطله علاج او علاج خلق است و درین سخن محل بحث است  
تیرا که سبب که پیوست باشد ما این سبب که رطوبت باشد منافات دارد

پس چون علاج او علاج او قوی باشد از جمیع وجوه و دیگر از امر نفی مانع

مانیجی است و مراد مانیجی یا تسخیر در طنون و فکر است بفساد و جو  
خیز که عاده انسان از آن نمی ترسد و او را ضعف است یکی که  
سبب نفس مانع است و این قسم را عدالت آنست که حد حشر را

همیشه فطرش در زمین است و در رفس آمدن تنگت بگیری نیست  
و پنجوایی بسیار دارد و درین قسم علامات سودا در ظاهر بدن ظاهر است

و کجونی رنگ رو چشم در ظاهر است و این اثر اصفاء ظاهر است  
و دوم آنست که سبب در تمام بدن ظاهر است و علامت سودا در

بدن ظاهر و عام است و این اسم اصفاف مانیجی است بد ظاهر که

جول طبعیت ماده مرض را بکارج بدن دفع کند در باطن آن سورت

و شدت نمی آید و دماغ از افات این ده با منست بس این صفت

اسلم باشد و سیوم منست که بشرکت مرق است و این قسم را

مانجولیا می مرقی می مانند و مرد براق پوست شکم است و سبب  
علت شدت حرارت جگر است که خون را می سوزاند و منفع پس  
میگرداند از برای مقناده که میان جگر و سپهر است و سپهر این  
سودای محرق را از خود از برای مقناده که میان او و فم معده است  
نعم معده دفع میکند و ازین جهت است که صاحب مانجولیا این سبب  
همیشه در می باشد و شہوت کاذب بسیار در غذا و سوزاک فم معده  
و اگر خفاجی کند البته طعم آبی ترش خواهد بود و باضمه در عایب  
سبب مضرت رسانیدن سودا بمعده و حصول بسیاری نفع بدن  
و شہوت در چشم و پلک و فعل آن سبب تضاعب انچه رویه سوداوی  
می باشد سبب حصول نفع و الم و وجع معده و مابق لازم از ضعف  
مانجولیا است سبب درد و ضعف اول با فراج سوداوی با رویه  
که سبب آتش و حرمت و با سبب فلف سودا و سبب طبعی است  
سودا محرق از صفرا و در صورت صاحبش را قند و حسد و غیر  
از اخلاق و بیمه می باشد نفس در زبان و آنچه گاه سودا موجود است  
و حیرت و با جگر مانجولیا کم است که بی حرکت از حرارت قلب و کین



او باشد و علاج در صنفی که سبب آید سودا عام باشد جمیع بدن را  
اگر خارج علامات خون نیز باشد مثل نری چشم و پرون آمدن کتک  
که متغی باشد از خون و علاج در صنف دیگر از این مرض الشیبه  
انست و یا ما الشیبه نیز باشد و یا جلاب یا کلاب و قند و تخم زری  
یا دود و یا با عرق کاذب و جان و یا شربت با عرق کاذب و یا مقدار  
شربت اکثرش از قنده مثقال و اقلش نصف و آب مقدار چهار  
وقد اکوش مرغ فری و نخود و ماش مقشر باید داد و یا عذام مرغ را  
یا کوش بوقلم و یا بره و یا بر عذام متوسط در بری و آب الوباید  
وقتی که سبب علت سوداوی صفراوی باشد و مراد سوداوی صفراوی  
انست که صفراوی طبعی سوخته باشد و سودا شده باشد و گاه  
بر سبیل شغل از بعضی خلوات درین علت مقدار است مثل خلوات که از  
شسته و روغن بادام نیزند و یا روغن خمشش نیزند و یا تخم کتان  
درین خلوات اندازند بخت افاد و یا تخم خرفه نیز درین خلوات  
اندازند بخت یک است یا شیره او درین خلوات و یا زیتون درین خلوات  
میسند یا خیار و یا زردک و اگر سودا صفراوی باشد آگوی نیز

و غریبه اگر غذا روی نباشد میزد و آکو و سمیت و اما شیرین و امرو  
و جمیع اینها بقدر اعتدال اختیار کردن مفید است و ملین و  
برتر برشیده مثل روغن بنفشه بادام و روغن کدو و روغن  
شیرین صرف خصوصاً در ضیق اول آید علت برقم معده و باید  
روغن کل بر ناف خصوصاً در مرقی و تیرد غن سبیل و مصلی بواسطه  
نموده و منصف مذکور بسیار نافع است و کمید معده و ناف بهوس  
خشک کرم کرده و بطول بمطبوخ در س علت از باغونه و اکلیل الکند  
انوج باید که از هر کدام بمقتضای در یک نیم کاسه آب بشش حلیم  
بخوشیده به نیم آورده نیم کرم له آلوده کرده بر مرق باید نهاد یا  
رنجیت و چون موجب حصول و احتراق حرارت مزاج جگر است بر  
جگر باید که بمثل طلا یا ضماد و صندل و شکر کافور و یا ضماد از آرد جو  
و صندل یک حصه با کلاب تالاه غلط تری ساخته بر جرات جگر  
نهاد و چون خشک شود بکوی خیار نیمه روزی دوسه نوبت و شکر  
و تلین طبیعت در بر علت اگر حبس و قبض غالب باشد و ان  
اقتصار و کندن فلوس خیار نیمه است باید که روغن بادام شیرین

و بعد اسهال انجامد و مجروح و ملین کافی باشد و یا بجهت نرم اراد و به مقرر  
 و علاج فواید و خوردن گوشت کبوتر و شویای آن از انفع است <sup>خصوصا</sup>  
 و قسم مانی و درین علت در مرخیز روز قلیلی است و نوع از غلط موجب  
 و حب است از مثل خیار شنبه و ساء مکی و اسطوخودوس با طبع فاکه  
 که در صغیر قواذیات منبسط و ایراد او موجب تطویل است و من  
 تغای فلیطری القوامین و یا حب او و این عمل از ترکیب مود و  
 مشهور است و با اختیار تحتال افتون در شیره ماره نجته یا فاکه  
 و یا یک فنجان و اختیار این مطبوعات و حب بعد از اختیار حلا  
 و غذای مناسب و جلاب بعد از چند روز و اشتهار نفع باید و با سبب  
 سود است و رو میانی از ارباب الجین باید و او بعد از اختیار جلاب  
 و بر سر حصول نفع ماده مرض و یا اطر فیل معوی با ایتمون باید و  
 و این بقسم اول ازین مرض نه است و درین علت هر چند روز  
 از ایراد او به مسئله استراحت علیا باید و مود و باز ایراد مسل  
 کرد و استعمال و ایراد دفعات <sup>بدرستی</sup> بین علی بسیار نفیست  
 بعد از شترغ از غلط موجب مرض و صاحب عیبی باید که از ارام <sup>عقل</sup>

فرمان



در این فصل ما بحث که از جنبه رطوبت و حرارت اجزای  
دوران میکند و یا سبب ضرب و تقطع است بر سر که موجب تحریک می  
رطوبت است و این موجب دوران بخارات و یا سبب بخارات  
مقتضای آنست و یا بخارات مقتضای آنست از اعضا  
دیگر و یا سبب سیوران مزاج مختلف است که سبب اختلاف ادوار و حرکت  
بر سیل دوران در دماغ میکند و مرکز آن را سبب را بقدرت نشانده  
میشود و گاه چنانست که سبب دوران شخص است بر نفس خود و این  
دوران می شود زیرا که درین فعل غلاط و ادوار و بخارات متحرک  
میشوند حرکت دوری و این موجب دوار است و چون این فعل مرا  
شود و مرانیه دوران حادث شود و این را در خارج در امتثال کاسه  
که او را گردانند و بر زمین نهند یقین که کاسه در حین ساکن است و آن  
که در کاسه حرکت حرکت دوری و یا جنب در حدوث دوار ضرب  
یا تقطع است که موجب دوران است مثل آنکه کس تحرک را ب  
یا بخاری که ساکن کند نه در حین ردن عضوی که سر است و یا شخص این  
ضرب موجب حرکت رطوبات و غلاط است و این اگر بر سر

شود مگر آنکه موجب دوا خواهد بود و نه این که  
 اسباب مذکوره معلوم خواهد شد یعنی باید دید که سر این که چه  
 علت کدام از اسباب مذکوره واقع بوده است پس علاج باید  
 این سبب باید کرد یعنی اگر ضربه و سقوط باعث بر دوار شده  
 علاج سقوط ضربه باید پیش گرفت و علاج این دو علت مذکوره اول  
 تقویت دماغ است باد و به مخصوصه دماغ و گفته شد که اگر سبب سقوط  
 باشد علاج او علاج سوء المزاج حادث از او و تقویت دماغ از فنون موجب  
 مرض و تشبیه از بخارات رو به و تقویت معده و اعضای شمار که با دماغ  
 و اندر او طریق بحر کف کان از واجباتست بر و ادع از اثره و اندر  
 و ماییدل طرف و فاریدن پایها در حمام و غیر حمام بعد از شستن با  
 گرم نمک و این را درازا که این علت ناشی از است و خوردن شربت  
 مسل خاص ترنج و یا شربت لیمو و یا شربت لیموی منزوع یا شربت  
 شقی و مقوی دماغ است و اگر خواجه قبض و طبیعت باشد شربت  
 و نمزندی باید داد و یا شربت لویی تجاری یا لعاب اسفند  
 بنفشه مروج یا غیرین آلو و طیس طبیعت با فقه مکنید یا شربت

با یکدیگر مثل سیاه بپخته معروف و مشهور و با محو در صحن که مراد بان  
 و از وقت شکیاف ساخته باید برداشت و اگر چنانچه شیاف قبیل  
 گاهی در معصود نباشد از حیث رخنه باید کرد اول رخنه لیند و اگر این سر کا  
 نباشد رخنه متوسطه و اگر این نیز کفایت نکند رخنه عاده غرض از رخنه  
 داده آنست که ادویه اش بقوت تر باشد چنانچه در و مار جو خارشنبه  
 از مثل بریدن نباشد تا در اجانب سزا قوی باشد و باید که معالج در  
 علت در اندیکش نیز تراخیک را فراموش نکند و غذای اصحاب  
 خورده که آتش بر منبر است از آناردانه و باب آب همویا اسفناج و بیا از  
 سماق و کدوی تراگر و قش باشد و یا آتش آلوده اینها با گوشه مرغ  
 اگر علیل ضعیف باشد و اگر قوی باشد پی گوشت باید داد **و از جمله**  
**دفع صرع است و در تریف صرع گفته اند که صرع سده غیر ماه است**  
**مر بطون و مانع را زیرا که اگر چنانچه تا می بود سکت می نامند و صرع در**  
**افشادن بنا کامنت برو و چون صاحب این علت بوقت نوبت**  
**بنا که می افتد این جسم بروها دند و مراد بسده تمام است که سده**  
**عارض تمام بطون و مانع شده و تغییر نام اگر سده عارض بعضی سده**



و بعضی دیگر فی تشنج اعصاب لازم این علت است زیرا که هر یک  
 که ادیت زیاده مولم متوجه مبدا اعصاب که دماغ است شود و در آخر  
 در اعصاب بسبب ذیت آن تشنج حادث خواهد شد و آن بقدر است  
 است و اگر بنا بر معالجه نیاید موجب هلاک است و وقوع این  
 مانع حصر حرکت و راست ایستادن است و بسبب حدوث این تشنج  
 و در کم کشیده شدن دماغ است از جهت مودی که آن بخار رود  
 و یا عرض کیفیت سمیت در دماغ را متعجبانه بسبب تشنج در دماغ  
 عصبی را اعصاب را و بدین سبب چون مبدا اعصاب دماغ تشنج  
 شده منقبض می شود و یا بسبب حدوث مودی تشنج از عصبی  
 مشارکت با دماغ دارد زیرا که اعصابی مشابهی از اوقات لاحق با  
 متادبی و تنال می شوند و چون الم تشنج وصل دماغ شود اهدا  
 اشغال این مرض می کند بنحی که از فساد مینی و تضاع و تراعی کار  
 شدید از دماغ این حادث میشود و در سنون سبب تشنج رحم  
 و چون تحت صرع حادث می شود و در با تشنج رحم علینست که آن  
 تشنج رحم است بسبب عرض کیفیت حادث تشنج تشنج و در

ن است

علیت



هم در عرض بخار است رویه بود به باغ و یا سبب عرض رخ شدید  
شماره و این است که در روح شریک کرده بواسطه مقصوده میرود  
و چون طریق مسدود می شود در جهت مبدا خواهد کرد و این موجب  
دماغیت و حدوث صرع و **دکتر** سبب می تواند که خون صفراوی  
باشد و این قلیل و نادر است بغير حدوث صرع بدین سبب قلیل الوجود  
نیز که خون حقیقی و لطیف و صفرا از و النطف و از قیاس است ممکن نمی  
شود و زود میگذرد و یا سبب صرع سود است و علامت او اندفاع  
معه سود است بمذفوع و قی و علامت بالجموبادین صورت با صرع  
مفروج است و اگر جناب سبب در نفس باشد دلالت میکند بر نفول  
و این در سر و زبان ظلمت بصرو که درت حواس و سلامت باقی  
اعضا و اینکه سبب در جوهر نفس دماغ باشد بهتر است ارا که در غشاء  
و پردای دماغ باشد و بر سببی که رکبیت و بخاری که دلالت میکند بر  
و قلت ثقل و علت تشنج بران و هر خلطی از اخلاط اربعه بعدا ماسا و  
شاخته می شود و در قی و آب و بن و در علت علامات بلغم است  
و آن حسن نوبت نمیشد گفت از دهن مصروع ظاهر می شود و در بول

صاحب این علت در قاروره مثل شیشه که اخته یا سهر می شود و چون  
سبب بلغم است صاحبش را چنین غالب می باشد و نشانه سبب بلغم کس لازم  
این ماده است و اگر حدوث این علت بزرگ معده باشد حدوث این  
علت بوقت امتلا از طعام بیشتر می باشد و چون امتلا می باشد حدوث  
او بیش از غالب است در اکثر و کرب و خفقان این علت را لازم است  
خصوصاً بوقت نوبت و کاه صاحب این علت را بوقت صبح عادت  
میشود و کاه سبب درین علت بزرگت او عبیه منی و مکان منی می باشد  
و علامت او آنست که در حین کرفش صرع منی فی اختیار از صاحبش خارج  
میشود و کاه سبب در حدوث صرع کرم حاصل در معده و اموات  
و کاه جهانت که ماده علت و مانع است بجهان ماده  
علت در ابهام یا باشد زیرا که صاحب علت در روز نوبت باید که سبب  
احساس حرکتی میکند مثال حرکت مورچه از جانب ابهام یا جانب ساق  
و از آن مرتفع شده و وصل دماغ می شود و صرع حادث میشود و درین  
قسم است که دماغ بین انفصیل ابهام منی ازین علت سبب و علاج  
علت استغراق ماده علت است اگر ضایع دوی باشد نفوذ و تعلیل

غذا و اگر بنا بر آن باشد استفراغ یا یاریج باید کرد و یا بحسب فوق  
و یا با این که کوغذا یا بواسطه این ادویه ترکیب کرده باید  
هم حطل و محمود و مک و نقل ازرق از هر کدام دایکی از شغال  
اسطوخودوس کمیغال غاریقون چهار دانگ بهلید کابلی و امارج  
به یک سیاه از هر یک دایکی و یا معجون مویری و یا اطرصل صغیر  
مقوی یا یاریج فقیرا مرکب از سابق و لاحق برو جوی که رسم است مرکب  
کرده باید داد و یا بسمل این اجرا که مذکور میکرد باید داد و یا بسمل  
در غاریقون از هر یک یک درم که چهار دانگ از شغال می شود و نقل از  
و کثیر از هر یک دایکی و اما اگر سبب صرع ماده سودا باشد در تمام  
اسهل مطبوخ افیتون و یا حب افیتون باید داد و یا اطرصل مو  
یا یاریج فقیرا باید داد و جمع آن از مسلمات مذکور شد سابقا و تیار  
جلاب منضج و غذای ملایم بفتح مدت منفعت بایشان روزش  
بر بنیر ماکر و بعد از آن کمی از تراکیب مذکوره را اختیار باید کرد  
و یا بسمل این اجرا که مذکور نموده باید داد و یا جراحی می شود و  
مشت که در صفاون و رایج او نباشد و یا یاریج فقیرا از هر کدام

دو ذک که مجوده و کثیرا در ب سوسن و معقل انار و سوسن و قنطاری  
هر کدام دانه ای مجموع ادویه روغن بادام شیرین بسبر انکه سینه چرب کرده  
بآب بادیان خمیه کرده چها باید سخت سرک بمقداری که توان خورد  
و در شهم صفراوی باین علت سفته بقرض نفثه باید کرد و ما سینه  
فاکه که در خواب دانیات مذکور است و یا با انارین معصور سینه  
رزد و مسجات ایی سهل است که در علاج صداع حار و صفراوی  
مذکور شد و ان قسم که سبب مشارکت معده است و بجزایات متضاده  
از قوی در علاج او بسیار نافع است و تقویت معده با طریقه  
و ایاج نفیرا و آنکه سبب آن کرم باشد علاج ان علاج اسقاط  
کرم است با تقویت دماغ و علاج در ان قسم که سبب سمیت حار  
و زیمی باشد و یا احشاق رحم باشد استغواغ منی است و اصل  
عضو و تقویت دماغ و آنکه سبب درو شکرک اطراف است  
انگشتان پنجه که از انگشت ابهام با بوقت نوبت صاحبش  
حرکت بجانب دماغ میکند و علاج درین مقام ربط و سده و  
عضویت و اگر صاحبش طاقت قطع ان انگشت دارد باید کرد و اگر



صاحب را باجی نپاشد دماغ پس انقباض ابرام باید کرد بسیار  
که با دویغ ادویه کاوی مثل دیک بر دیک باید نهاد تا جرح  
بر روی بر شدن گذارد زیرا که سلامت مریض در تازه بودن  
جراحی است و بعضی از افاضل اطباء برین زفته اند که مداومت  
تجور دن شربت سکجنین عنصلی این علت در جمل روز دور می سازد  
و شربت اسطوخودوس درین علت نفع ملخ دارد و منق و تقوی دماغ  
است و درین علت بعد از استغراق جمع بدن و دماغ احتیاج و  
استغراق و شعبه نفس دماغ می شود بمثل سعوطات و مویطیات  
و نشوئات می شود سعوتی خفیف تر بندد اگر در عصاره و فشرده  
جمندر خلط کرده باید که در سورخ پنی جکانید و دیگری صبره و عصاره  
قشال الحار از هر یک دایگی کوفته و حبه و باب بادیان خلط کرده و  
بهار العسل باید در پنی جکانید و باید که بعد از جکانیدن این مذکورات  
روغن کل نیم گرم در پنی جکانید شود و درین علت احتیاج تعدیل  
مراج موجب علت می شود بعد از استغراق از خلط موجب و آن  
فلسفه و به تریاق فاروق باید کرد اگر موجود موجب شود آن

تجرب

در سنجید روز و چند گاه یکبار بی باید و مقدار آن <sup>بدرم</sup> <sup>سخت</sup>  
و یک شعله است اقویا را و تریاق شود و بطور <sup>سخت</sup>  
عظیم است و بوسیدن مثل شک و سداب و غیره درین علقه  
بسیار است و اطباء را عزم اینست که او نخش فاوانا که مردمان  
عود و صلیب است فریل این علت است و عود و صلیب دو است یکی  
رومی و یکی هندی و آنکه رومیت درین انفع است و از تنه  
نرو ماهه می باشد و ماده او غلیظ و سبطه است و نر او باریک و او  
درخت است که در ولایتین مذکورین می باشد و اطباء گفته اند که <sup>کرم</sup>  
که سن او به پست و پنج سالگی رسیده باشد و او را درین صرع  
عارض شود و او را خلاص ازین علت مشکل است و همچنین کسی که از  
اول عمر با پست و پنج سال صرع مصاب او بوده باشد بعد از آن  
علاج پذیر نیست و اول <sup>در</sup> علاج شد و برین قصه شواهد است که  
دو پسر را قم این سواد را که از سنیت و پنج سال متجاوز بوده حضرت  
حق سبحانه بعضی علامات را بمحض حمل و کرم خود در حق ایشان  
گردانیده بخشید و بیاوردانست که هر چه منی و موجب تملی دماغ از

کتاب از سر این ان مثل شتر با بیا به بار  
بپاشند و هر چه بود بپاشند و اگر چه در قدر قلیل باشد  
مثل سیر و سبزه و کند ما و اشال این خیر ما سر به سر باشد و خصوصاً که فرس  
که گفته اند که اگر کسی را نبوده باشد و اگر با و دست کند البه او را صرع  
شد و مصروع را باید که کرد او کرد و از دست پاره تر باشد و بحسب  
است از باقی و قوی و تخم او که درین خیر ما بانی صیبت گفته اند که صرع را غصه است  
و از این و همچنین سر خیر که مولد غلط غلیظ فاسد باشد درین علت بسیار مصرب دارد  
و این مثل شیر و گوشت مایی و بسیار خوردن خوراک و دخول حمام و آب  
طعام و از اغذیه خوردن طعامها که از خون حاصل می شود از آنرا  
بازم باید داشت و این مثل گوشت کبک و تیه و دراج و گوشت مرغ  
و در این هم فریب و بعد از اینهاست گوشت کوفته جوان و آنچه از اغذیه گوشتها  
مضرات گوشت کا و خصوصاً گوشت کا و محرمانی و خصوصاً گوشت  
و گوشت خرگوشه و صاحب علت باید که از او را بپایه مختار باشد  
مثل او را شیر و او را کشان در خانه بصف و او را بطل و دمل و غیره  
که از بلندی به پستی نه پند و بکار آبهای سرد و نه نشیند و در معار که

باینکه از این جهت که وقت مصافح و منتهی از این جهت که وقت مصافح  
باینکه با ملباست مقارن نشود و در پیش جرح ریش و خنجر نشود  
آسیاکش کند و باید که غذای صاحب این علت بی کثیفه خشک باشد  
**و یک زبانه در دماغ سکنه است** و سکنه عبارت از سینه نام  
حادث در بطون دماغ است و جاری روح او که مراد روح نفسانی  
باشد که موجب تعطل جمیع اعضاست از حس و حرکت و هوای نفس  
زیرا که حاجیات باقی است نفس حیوان را ضرورت و مقررات که سکنه  
روح معارقت نکرده است و الا مرده بودی پس نفس باشد و ضرورت  
نفس سبب ضرورت استساق هو است مادام حیات و سبب ضرورت  
این علت با انقباض دماغ است سبب وصول نمودی که برویت که نفوذ  
و اصل دماغ است میشود و یا بسبب علت بخار فاسد است و یا بخار  
سقط که اصل دماغ است و سبب تشنگی دماغ است از غلظت غلیظ  
سد از بلغم یا از خون سوداوی و یا از سوداوی و علل ماب و اکثر  
که در صریح مذکور شد و بدترین علامت سکنه که مسکوت را نفس  
معلوم نشود و احوال و باحوال مردم با مشاهد و از علامات ردیه است

اینست که هرگاه از حرکت خواب بعضی شخص را از حرکت  
 بیدار کند و آنرا حرکت می نامند و این علامت هلاک است و علامت  
 بیک درین علت آنست که نفس صدادار صاحب علت بیدار  
 شده و صحنه او صحنه اصحاب صحت باشد و مراد صحنه تراوت برود و ثبات  
 پیدا کند و اعضا است و این علت بحکم علامات جنه خلاصی از مشکل است  
 خصوصاً که علامات ردیه باشد و فرق میان سکوت و حرکت آنست  
 که یک بنده متعوش رقیق تعادل و سوراخ پستی او نبندد اگر چنانچه  
 حرکت کند نفس باقیست و گرنه مرده است و دیگر قدری آب برآید  
 و او بیدار شود اگر چنانچه آب حرکت میکند نفس باقی است و الا مرده است  
 و آخر اینست که اجماع دقل در صاحب علت باید که در زیر که  
 آب با تاج شریانیت که با دم که بقای جانست آن شریان متحرک است اگر  
 آن شریان حرکت میکند شخص زنده است و الا مرده است و بهترین  
 اینست که چشم صاحب علت بیدار شود و نظر در محل اعضاء  
 شود اگر از مردمک چشم نمی مانند و اطباء امر انسان عین می مانند بدین  
 شکل انسان را نظر در و بقیه می نمایند پس بدین سبب او را انسان عین



گفته اند پس اگر آن می نماید زنده است و اگر نه زنده نیست  
و علاج این علت اگر بنا بر شخص صاحب علت و موی بوده باشد و اما  
خون ظاهر باشد بعد از تحقق علامات زندگی فصد از دو قیض باید کرد  
ورک و داجین باید کشود اما کشودن و داجین استاده ماه را  
تا پیش بر شام رک واقع نشود و جماعت سابقین باید کرد زیرا که  
این تدبیر مفید حدث مواد است از دماغ باسفل و خلاصی دماغ  
از سده تبلیس طبیعت بخفته باید کرد و از لبنه مجاده ترقی باید کرد اگر کشود  
لبنه در حصول مقصود کافی نباشد و حشر علیل را درین علت  
و خلق شعور نیست اگر بنا بر مریضی بیرون کنجیده آوده کرده بر این  
فقیق انرا مالیده و من علیل را بهر به ممکن باشد کشوده این  
بخلق او باید فرستاد و در یک باید کرد و چون شخص زنده است باید  
تحریک کردن افاده می کند و این تدبیر از محالیت جمیده است و درین  
صاحب علت باید که از مثل جمید پخته و کندنش و سبک به از ندهد  
اگر ماده سبک تر باشد به او ملکه داده و مثل سبک تر  
سبک تر باشد به او ملکه داده و مثل سبک تر

چرا که علیل را با حق تدبیر یافت و شعوری حاصل شود  
و قدر قدر باید ریخت و اگر خانی علیل قار  
نفع که فرو دست شود مقدار یک مثقال تریاق فاروق باید داد

و فایده این است و فایده در عرف الجبار است و سنت شدن

و عضویت از اعضا که باشد و در عرف لغت است و فایده و جانی

و بدن است طولاً و سبب در علت عدم نفوذ روح حساس است

و این عضو که این علت را در طاری شده است و با که روح نافع است

و اما فایده این دارد از نفوذ مثل که طرفی روح سالک بسبب سده مسدود

و یا بسبب سوء المزاجی که آن عضو را عارض شده قبول روح نمیکند و

و بسیاری برودتی روحی که بر عضو طاری شده صلاحیت قبول روح

و عینه بنامه است و این سبب اخیر مخصوص بعضی اعضا است مثل شا

و و سبب فنی نیست در حکمت و درین حد است و آتی است

و و سبب فنی نیست در حکمت و درین حد است و آتی است

و و سبب فنی نیست در حکمت و درین حد است و آتی است

و و سبب فنی نیست در حکمت و درین حد است و آتی است

منقبض شده و قبول روح نافذ و مسالک و عضوی کند و با سبب  
عضو است حکم از خارج که بسبب آن روح نفوذ بجای خود نمیرد و از کار  
سجما که یا یاد است و مر عضوی که بسبب کوفش و با حکم است پس  
می شود چنانچه یا خواب برود پس میشود و این علت باین سبب که  
زایل و ال سبب می شود و حدوث این علت را اسباب بسیار است  
مثل ضربه و سقوط و مجاورت ماده ضاعط مثل ورم مانع از نفوذ  
و گاه جانت که سبب منقبض میشود بسبب بسیاری غلط و غرض  
و گاه جانت که سبب حدوث این علت نقص و انسداد  
جرا و است بحر ورم حادث در متابعت عصب و بدین سبب  
چنانکه در سقطها واقع می شود و یا حادث در انقباض می شود  
و سبب دیگر حدوث فایز قطع بعضی اعصاب است حدوث فایز  
در قطع عصب وقتی است که قطع بر عصب واقع شود و الا موجب انقباض  
قطع و این سبب مخالف سبب است بدین جهت که اگر قطع  
ازین علت وقتی است و آنچه ورنه است تدریجی است و شش ورم  
چنانکه عار است علامت او مکرر است و تب و درد قوی و ورم

صامت است که پیش از آنکه ورم را جوش کلان شود بصفتش  
موجب بوقوع بقصد عصبی میکند و علامت ورم این است که  
از اندکی و جدری و جوی نیست و این ورم و وجع باند که حرکتی  
از زاید می شود و سر به گاه که در شب عصب واقع شود فلج در اعضا  
در این موضع واقع می شود که جن و حرکتی را با موضع میشود اگر جن  
سبب در احادی از دوش عصب نخاع کردن واقع شود موجب فلج  
بدن است غیر روی و اگر جناب در یکی از دوش نطن موخر  
واقع است موجب فلج تمام رویت و در صورت جنابش احسا  
بدر حد نیم سر میکند و اگر جناب افت و سبب عام است تمام بدن را  
موجب تمام بدنت مگر سر را درین حد یر که اگر افت عام باشد  
سکنه خواهد بود پس باید که معالجه ای عصاب باشد و علاج نوع  
ازین علت بسبب بقصدان سبب است و آنکه سبب اقطع عصب  
و در عرض عصب باشد از آن به خارج می ت و آنکه بر طول باشد  
از نواد است و اما آنچه بپیش سوزانج باشد علاج او تبدیل  
نراج عضو مغلوج است بر و غنما و موافق در علاج مثل روغن سیاه

و دروغ و داری و دروغ معمول از عاقل و قضا و ضادات فارغ  
و از آنجه در قوا با دنیات و تریاقات کبر و صغیر مثل تریاق فاروق  
ثمانیه و تریاق بره و غیره که من التریاقات المعینده فی هذه العله  
و آن در قوا با دنیات مذکور است و در میان اطباء معروف و مشهور  
وقت حاجت رجوع بان کتب باید که دو علاج در آن قسم که بسیار  
و روم است تدبیر و اصلاح و روم باید که دو سعی در تقویت عصب  
کرد و اما آنکه سبب امتلا بدن از خلط خون فاسد باشد علاج آن  
اخراج خون بقصد سنت مقداری صلاح اما درین تدبیر طبیی عاقل و معقول  
حساب کنند زیرا که درین تدبیر خطری عظیم است و باید که معالج  
تدبیر تامل بسیار کند تا بسیاری خون و علت خلط خون را نداند  
این تدبیری در شان علیل کند و اگر سبب عصب بلغم باشد علاج آن  
اول متوسط بعد از آن حصه بقوت تر باید کرد و درین صورت  
در اجزای قفصه ششم خنظل و قطوریون را استعمال نماید که در استعمال  
منضجیات مواد موجب علت باید که مثل ماء العسل و یا شربت  
عسلی و یا منضجی مغلائی منجم از مثل بادیان رومی و درین مطبوخ

در پینه



شتر می کشند باید خلط کرده داد و بعد از آن یکراختیار منجیات  
مثل شربت اصول و یا مغلیبی از اسطوخودوس نیم گرم کرفس و بادیان  
رومی و بادیان مشهور پنج سوسن از مرکب و شغال مجموع کچیده  
صافی ساخته و مقدار ثقیب شغال شربت بکنجین عنصلی دروخت  
باید داد و استغراق خلط موجب علت یک یارح فیها باید کرد و یا با آن  
لوغاریا و بعد از آن چند روز علیل را استراحت فرموده و دیگر شغل  
منجیات مذکوره کرده باید عادت مسلمات مذکوره باید کرد و گاهی  
طریقل را تقویت با یارح و اسطوخودوس کرده باید داد و هرگاه که از  
خلط علت سینه که رز با استعمال ادویه قویه مثل حب منس و یا  
که دروشم منقل و مجوده باشد و از آنجمله صیاب اند پیر صلی دانند  
و ملج منند و منقل از ررق را درین ترکیب فراموش نکند فوین معتبر در  
تواید نیات و کثر اورب سوسن و آن دندان از مرکب ام ریح در شمع است  
که ذاکمی از شغال باشد و یارح فیها و غاریقون از مرکب مکدرم و فو  
بنم و اکی و اسطوخودوس کم شغال مجموع ادویه کوفه و حخته یار و عن بادام  
شربین عرب کرده و با غل خیاشین خمر کرده جها باید ساخت و بعد

ملح

حصول بضع ماده موجب مرض کلاب و ایام متوالیه اختیار اس  
بوقت نماز باید کرد و شربت بعد از غای عمل دار و از قنده شغال  
و تخم بجان بسته که شغال آب و کلاب قاساده شغال باید  
اختیار کرد و در علت لطیف غذا واجب است و اقتصار  
ایام اول دین علت بر نحو و مقصره با مار العسل باید کرد و اگر  
علیل را حرارت باشد مار الشیر مخلوط با مار العسل باید کرد و بعد از آن  
از علت جبارخ روز یکبار دو گوشت مرغ بوجه و شبت و در حین  
باید کرد و اگر برودت مزاج غالب باشد از فلفل شش و رب سب و آبل  
اینها فرماش میتوان انداخت و همچنین ستره و خردل در اش کرد  
درین علت مفید است و گوشت اسب و خردل خوردن در سب و شبت  
دارد و همچنین گوشت حیوانات بری را درین علت نفع عظیم است از گوشت  
حیوانات اهلی اگر با بعضی ادویه حاره خورند از آنچه مذکور شد خصوصاً  
و یکایب و قلیله نساود ماغ حرکوش را درین علت توفیر بسیار کرده  
و باید که با ادویه حاره خورند و گوشت نمک با بار نیز مذکور و بعد از  
شقیه مواد موجب علت استعمال ترافات بخوردن از نفع بسیار

علت آن شل تریاق کسیر که اثر تریاق فاروق می باشد در  
شرو و لیوس و تریاق شمانه و تریاق اربعه و غیره که من الیه  
والایارجات و انداز شرات المیخده فی بده العلل و تقادیر  
ازینها اگر مرر و احتیاج شود دود ایک است و اگر در فیه اختیار  
شود و نمقال و اگر مایه خورند کیمقال و شنس در آبی که در و با بونه  
و اکسل الکک و خطم طبع کرده باشند در علت بسیار مفید است  
و همچنین شنس آبی که در آن کرک کفار و یار و باه و شغال و حرش  
زنده طبع کرده باشند بسیار بافع بود و دیگر از امراض دماغی مسل  
و کمد و لثوه و عرشه و خدر و احتیاج خون که علل جات اینها کور  
بافایج مقارب و کمر موافق بود اطار و تطویل در علل جات نکود قول  
در بیان بعضی از امراض چشم و از جمله امراض کثیره الوقوع چشم رمد است  
و در عبارت از ورم ملتحمه است و مراد بکلمه مجموع سواد و پیا من  
و در ورم حار است که عارض ملتحمه شود و این حرارت تابکبت  
ماده است که آن خون و صفرا است و بیابی ماده است که از آن تعبیه شده  
میکنند آن کیفیت حادثه از غیره اخلاط بدست و مرکب از اخلاط را علل

است که آن تیره است از غیر خود و علامت خون بسیاری بر  
چشم و نقل آن و شدت وجع و خلیدن است و علامت صدمه است  
مخلوط با زردی و سوزش و خلیدن است از خون و اگر حاکم رمدار  
حرارت بی ماده باشد در علاج آن بخرد مسکنات کافیه و اگر  
خارجی با ماده باشد اشتقاق غلط موجب بر مبادی گردد و اگر که خون  
است اولاً فصد باید کرد و حیات و بعد از آن تعدیل کفایت  
از غلط باید کرد با شیر و با غذای خنثی و از چکانید خنثی  
در اول حدوث نیاف ایضاً شیر و خرک و زردار چاکسود و  
و نبات یکصد باید میل در چشم کشند و یا چکان باید در چشم  
باشید و اگر خارجی رمدار سوء المزاج ساده است هم از این دوی  
مذکور باید و گاه بوقت شدت وجع آب گشنیز و کلاب در چشم  
چکانید و در اوایل رمدادویه که تیز نباشد بناید در چشم کشید که  
کوریت و در غذا چون رمد با ماده باشد از کوششها احتیاط  
باید که اجتناب نماید و اقتصاد بر مایش مفید است و باید که علل  
بسیار ضعیف و بی قوت باشد که در صورت خوردن مرغ و

درین مانش نقشه مکرر است و اگر طبیعت علیل قبض باشد قانی  
شیره مغز بادام باید ساخت و چون سبب علت صغیر باشد  
فاق تر هندی محلی بقصد و شیره بادام منجبت تا اصلاح ترشی  
نمکند و صاحب رمد را از چند خرقه از واجب آب از غبار و دو  
وسوای بیرون از اعتدال در گرمی و سردی و بالجمده آنکه مضر است  
مثل شش خانه که بسیار روشن باشد و یا کج سفید اندوده باشد  
و در نظر کردن مکه کاغذ و خیزهای سفید و خصوصاً نظر بر برف کردن  
و از جماع بسیار و از خوردن شراب زیرا که موجب بخارات کثرت است  
و از جمیع اغذیه و اشربه غلیظه تحریر نماید و مثل عدس و از جمیع کج  
لبنیات و بخارات رده از رو حادث می شود مثل سیر و سایر  
و کند تا تحریر نماید و ترشها در مدتی بستی قوی اختیار نباید کرد  
موجب فیر و وجع و الم و بسیار خواب درین علت بسیار مضر است  
خصوصاً خواب کردن در روز و خواب کردن در سیری از مضر تر  
خیر است و باید که طعام و ترشی صاحب رمد مشور نباشد و باید که  
بقوت ترین ترشی ماسکه را داشته اند و همچنین از مضر است

مصلحت  
درین مانش  
نقشه مکرر  
است و اگر  
طبیعت  
علیل  
قبض  
باشد  
قانی  
شیره  
مغز  
بادام  
باید  
ساخت  
و چون  
سبب  
علت  
صغیر  
باشد  
فاق  
تر  
هندی  
محلی  
بقصد  
و شیره  
بادام  
منجبت  
تا  
اصلاح  
ترشی  
نمکند  
و صاحب  
رمد  
را  
از  
چند  
خرقه  
از  
واجب  
آب  
از  
غبار  
و دو  
وسوای  
بیرون  
از  
اعتدال  
در  
گرمی  
و  
سردی  
و  
بالجمده  
آنکه  
مضر  
است  
مثل  
شش  
خانه  
که  
بسیار  
روشن  
باشد  
و  
یا  
کج  
سفید  
اندوده  
باشد  
و  
در  
نظر  
کردن  
مکه  
کاغذ  
و  
خیزهای  
سفید  
و  
خصوصاً  
نظر  
بر  
برف  
کردن  
و  
از  
جماع  
بسیار  
و  
از  
خوردن  
شراب  
زیرا  
که  
موجب  
بخارات  
کثرت  
است  
و  
از  
جمیع  
اغذیه  
و  
اشربه  
غلیظه  
تحریر  
نماید  
و  
مثل  
عدس  
و  
از  
جمیع  
کج  
لبنیات  
و  
بخارات  
رده  
از  
رو  
حادث  
می  
شود  
مثل  
سیر  
و  
سایر  
و  
کند  
تا  
تحریر  
نماید  
و  
ترشها  
در  
مدتی  
بستی  
قوی  
اختیار  
نباید  
کرد  
موجب  
فیر  
و  
وجع  
و  
الم  
و  
بسیار  
خواب  
درین  
علت  
بسیار  
مضر  
است  
خصوصاً  
خواب  
کردن  
در  
روز  
و  
خواب  
کردن  
در  
سیری  
از  
مضر  
تر  
خیر  
است  
و  
باید  
که  
طعام  
و  
ترشی  
صاحب  
رمد  
مشور  
نباشد  
و  
باید  
که  
بقوت  
ترین  
ترشی  
ماسکه  
را  
داشته  
اند  
و  
همچنین  
از  
مضر  
است



فیض طیف است و این بدکورات پنجاه در حال مرض جسم  
 در حال صحت میضرت و طبع طیف صحت است و اگر همه کف و شکله  
 نمیشود و اثریه اگر چنانچه سبب صفر باشد و یا خون سرشته  
 و نیز قر است با لای سفول و یا هر دو با لای کور و هدرای  
 و آب مناسب آن و یا هر یک از این دو شربت فروج با شربت آن  
 اگر صفر روی باشد و طبع بسته و یا شربت کل طبع با شربت پیلو  
 و غذای مناسب درین صورت فروزه جناری و همش مقشر و کدو  
 اگر قش باشد و یا برک خرفه و یا اگر قوت نباشد زده شرم مرغ  
 نمیشد زیرا که اگر سبب رمد خون یا صفر باشد خوردن گوشت  
 بسیار مضرت زیرا که تحصیل ماده مرض است و حصول المودج  
 آنکه بنایت بی قوت و ضعیف باشد که درین صورت از دادن گوشت  
 مرغ جاره نیست و از تنبانی او ادویه سهله جهت اخراج ماده  
 مطبوخ فاکه مذکوره در قیادین است و بوقت حاجت در خوا  
 قلمسی و میزان اجزای آنرا طلب باید و یا قرض نمیشد هر کدام از اینها  
 تنها و یا هر یک مقوی با باریق فقرا و یا حب اگر چنانکه ماده قوت

و فیض

و غلیظ باشد و اگر سبب علت سودا باشد بعد از تحقق علامت سودا  
بطبوح افیتون باید داد و یا حب افیتون اگر چه رمد از ماده نبود  
قلیل فادری باشد و در ماده و موی علاج قصد قیال و جاساس  
باید کرد و اگر چنانچه رمد عارض هر دو چشم باشد و الا حجامت متقابل  
چشم در رمد باید کرد و دیده که در چشم انداختند رقیق سفید تخم مرغ  
باید بکاشند و هر چه گاه که وجع مشت شود همین را باید بکاشند باشد  
در حرک و اما بعد از بکاشیدن بشود حرک باب شیر کرم چشم را زود باید  
که شیر سرع التعفن و سرع الفساد است و بکاشیدن شیاف  
محمول طعاب بی در کلا نیم کرم کرده که با غلبه باشد بوقت شدت وجع  
بکاشیدن نافع است و شیاف ابیض محمول نزدین کلاب بسیار است  
و این مذکورات اگر در آب بادیان محلول باشد نیز بسیار مفید است و زرد  
باغرا که حجامت چشم را گاه و بآب جلیه نیم کرم کسب بسیار مفید است و با گاه و  
کرم فقط باید گرد باین طریق که پند در آب کرم با اعتدال فرو برده در چشم  
باید بکاشید یا همچنان در چشم بپاشند و حمام در رمد از نافع است  
هر چه گاه که از دخول و خروج از احتیاط واقع شود زیرا که چنانچه در

بکاشیدن  
نافع است

این کتاب در شرح علی بن ابی طالب  
 الحنفی المولی ما را از برای  
 وادادیه آن که می باشد و ما را از برای  
 العین جلد و خط و قلم و این کتاب  
 طبع و در آن کتاب حکایه از احوال  
 از حدیث ما را از برای  
 از حدیث ما را از برای

نزد حادث شود الم و آفت نه پیش پیش میشود و نفع جام سبب گیل  
 مواد موجب و جمع است و اگر خنجر جام بعد از تنقیه واقع شود بهر جام  
 و تجربه نفع جام بکفید آب گرم حاصل است زیرا که اگر بعد از بکفید  
 و جمع است علامت انبت که منور ماده رمد نفع نیاید است بکاف  
 چنانست که در رمد و نوبی احتیاج بجمامت شعله که پس هر است  
 و اگر بعضی اطباء این جمامت را مکروه شمرده اند زیرا که میگوید  
 نیاست و تعلیق علق و جیاییدن او بر پیشانی و گاه جمامت  
 احتیاج بقطع شرابان صدع و بستن او با بر ششم و دماغ کردن او می شود  
 و عر او مثل بستن در میان عوام و جراحتان انبت و اگر خنجر سبب  
 نزد باشد که از سخاق باشد ضما دی از عدس و یا لقان جو بهر جام  
 که دو یا زار او رود و آب غوره و یا با کلاب و باب جو شیده برک  
 مورد و مرد و یک چشم را بیاف کل معروف در میان اطباء باید طلا کرد  
 و اما قسم یعنی از رمد دلد و اویش قلیل المر و باید و مضج و مجلس کثر  
 الحزازت و درین قسم تطهیر عاب جلد بر م بسیار مفید است همچنین  
 عاب زغیر و بعد از آن شفاف امر پس می توان کشید و هر گاه که رمد



در زالت او کافی است و اگر چنانچه پرده غلیظه است احتیاج  
بعمل نه دارد و برداشتن آن پرده و غشا و این را جراح  
اشد پیرماند که بالآت هدیدیه که موضوع از برای برداشتن  
غشایی بسل و ماخونه است که آنرا در زبان جراحان ساره می  
و تعبیر از برداشتن آن پرده باین الت را کشط می نامند و مرکب  
انیت که پرده را بساره بردارند و تعبیرش بر بند و جوی که افست  
بجسم نرسد و در اکثر حدوث این علت بخارش می باشد و در علاج  
از این علت جکانیدن بولی که در سادیده مس کشب نهاده باشند  
کافی است و از این تیره شفاف روزه مذکور در قوا بادنیاست  
و شاف سماق وقتی که با سبیل جرب بر باشد و این ساف  
از سماق است پس وادویه دیگر با و نیست و کاسی درین شاف  
بعضی اطبا انزروت و صمغ عربی زیاده می میکنند و این علاج را  
جرب بسته اند زیرا که مقطع و فیریل سبیل و جرب است  
از امراض چشم طغره است و مراد بطغره ناخن است که چشم را  
عارض می شود و ان عمارت از پرده غلیظه است که ابتدا از



دانی کرده تجا و رسوا میکند و اگر بخانه آن برده را بر نماند سواد  
چشم را تمام می پوشد و این موجب کوریت و در علاج او هیچ  
بهره از کشط مد کوریت که آنرا اجزاج مامر کند و الا آزموده شده  
که او بیرون درازان آن خندان تاثیر نیست و ادویه که در علاج آن  
بعضی اطباء تقییر کرده اند مثل روغن یاو با سلیقون است  
و اکثر اطباء آنرا منکرند زیرا که یافته اند که بکشتیدن این مد کور است  
این علت زیاده شده است **قول در بیان** بعضی امراض اطفال  
جمله امراض بی رغاف است و این علت ردیه است اگر چه که باط  
و سرف انجامد و جنب اجس است زیرا که اطفال او موجب ملاک  
شخص است مگر آنکه در حرکات واقع شود که درین صورت در جس او  
قابل مایه و تجلیل نیز زیرا که دفع حرانیت مواد موزیه را مگر آنکه قوت  
ساقط شود و بهلاک انجامد که در صورت باید جس کرد و از ادویه  
از قوا بص قیل ماز و کلن رو اقا قیاست و از جمادات که خون را  
سازد و بنده قوی ترین آن افیون است و درین علاج ماز از خطری  
و از رنج و عصاره خس که کاهوست و آب برگ افشردن لعل

عصاه

که روی است در مغربات فصل کرد آسیا و دقان کند است و از  
اوویه شدید فصل علاج و از اوویه که درین مقام نفع ملغ دارد کس  
تازه خواست و بکامیدن آن در بنی **و از جمله** مرکبات که در علاج  
این یافته اند خانه عسکوت در سیاهی که می نویسند اغشته کرده در سوراخ  
بنی که خون از او می رود باید نهاد و از مرکبات بستر خصیه و کشیدن آن  
و در عوارض بستی سینه اگر خون از هر دو سوراخ منی رود هر دو سوراخ  
باید بست و اگر از یک سوراخ خون جاری باشد بستر بستی مقابل آنرا  
باید بست **و دیگر** سر را باید تراشید و بر سر کج سفید که خانه را بان  
می اندازند باید مالید بخندار پشت کار دبی تا خشک شود و در میدان  
شاخ کوزن سوخته بر سوراخ منی که از خون تیره و از جمله مرکبات  
معدوده است و مرکبی در عاف ایون و الکی و غبار آسیا و کلندر  
و ما زهر که دام دودانیکه مجموع را بعصاره سر کس خمر کرده اند  
در سوراخ منی که از خون جاریست بر باید ساخت و پیشانی را  
و بکتاب و کافه رطل کردن نیز مجرب است و اگر چنانکه باین تدابیر مقصود حاصل  
نشود که ویی حجامت بر سر سرایدنها و چند نوبت اما نباید بیشتر از

و اگر جنبانی علیل تقویت یابد و قصد بار یکبار باید کرد یعنی نیش را کشاده  
نزد و اگر هیچ کدام از تدابیر نشود اگر عاف از هر دو سوراخ باشد  
و همچو بالای ناف که دهن معده باشد باید نهاد و اگر جنب از اجابت  
است باشد بر بالای حکم و اگر از اجابت حب باشد بر بالای سپرز  
و اگر جنب از نسب قطع رکب باشد علامت آن آمدن خون بی درخت  
که از حرکت برقی می نرزد از علاج نیست **قول** در بیان بعضی امور  
و دهن و دندان و از امر من لب شقاق است که بسیار واقع میشود و  
لب در حدوث آن یا پوست و یا مروز خلط نیز بر لب نمی بخیزد  
قیامی تیر صفراوی حادث میشود و علاج آن براد قصد سبب است و اگر  
درین سخت ایراد قصد را نافع نیافته اند و علاج بادویه یا سبب کرده اند  
و آنکه سبب تشققی است باشد آن بخور قیاس غایب باشد کرده اند  
بدین طریق که دیده اند که بر زمین اگر جنب آب بایستد و بعد از اتمام  
آب اقامت یابد و خشک شود تشقق در جرای زمین می شود و این  
محسوس است و خلاف درین نیست پس این استدلال از شما بدحال  
غیب از نسب باشد و با وجود جنین یافته اند که در علاج یا سبب کرده اند

غروب و شست مسخوع است مثل کثره و صمغ عربی و پاشیدن  
مثل دم الاخوین که خون سیاوشانست و از جمله علامت باطنی است  
خزین کردن مقعد است بار و عن کل و در بعضی کتب یابید که در  
عاصل از یاد مذکور بجزب دایسته اند و این علاج بقدر سبب است  
و از جمله امر ضعیف پس بخرانست که مراد بان بوی بد دهن است و حدوث  
این علت یا بسبب دندانهای کرم خورده است و فسادان و یا بسبب  
ردیف است که از نموده متصاعد شده بدین می آید و موجب رخ میشود  
یا بسبب حدوث او گوشت رخ دندان است و گوشت میان دندانها  
و بیشتر بمانست که از فساد اغذیه که بعد از آن دهن نشسته اند و مسواک  
مکرده یا بسبب مواد و اخلاط بدبخت مثل صغیر و بلغم و سودا و خون  
و علامت مرکب از اخلاط همین است زیرا که علامت جفا از روی  
زبان تو لنگی دهن است و همچنین علامت بلغم سفیدی و آب رقیق از  
دهن است و علامت سودا و اسود زبان و بکود و سودا و دندانها  
و علاج در نیمه سپید غلط است احرار آن غلط است بادویه و غصه  
غلط و در دهنوی فصد است و کشودن رک چهار رک که مراد بان کشودن

دندان  
سپید

و درک اول شیب و دورک از این است از عیال  
و اختیار گرفتن طیب الراحه در دهن و اقرار خوردن  
سیر و پیاز و کدو تا باید کرد و مضمضه بخوشید و اگر مورد  
سوزش است باید کرد و میوه که باید خورد و یک کرببی زیر که اگر میوه  
سرخ است و بنی قاصص و طیب الراحه است  
و اگر دندان و پنج آن **در حلقه** است و قلع است و  
از تپل قلع دمیدن است و این کسب حد و شیب  
افراط از بنه قسم با قوام می شود زیرا که اگر آن دیده است  
سخت آن دمویست و اگر خفا بزرگ است و بسیار شود اگر  
صغیر است و اگر سینه است بلغمی است و اسام از آن سخت  
بلغمی است و بعد از آن صفراوی و بعد از آن دموی و اما  
اگر سبب باشد است و قابل علاج دموی اگر کلان را  
واقع شود فصد است و حجامت و کشودن رک چهار رک و در  
خردان حجامت و پیشین قوا بعض باره بر عظم دهن و در  
شامق و دانه اما اگر کوفه و برگ مورد و اس علاج مشترک است



میان دموی و صفراوی **از حمله من بدن در او است و در**  
دندان متفاوت می باشد زیرا که اگر در پشت است و شخص  
در سن شباب و قوی البدن و آثار دمویت در او پیدا است  
علاج آن تبیین طبیعت است و اگر قبض باشد مثل شیر خشک  
و آلودگی بخاری و مضمضه آب گشیز و کلاب و سرکه و اگر جنانچه  
صفراست در تبیین طبیعت مذکور و مسکنات بگوشت لعلان  
اسبقول و سرکه در سن و مضمضه کردن و اگر جنانچه سرد  
و دندان نرله باشد و این نیز اگر بار دست بگوشت آب گرم  
می باید و در صورت دخول حمام مافع است که استقال آب کند  
و در وقت خروج از حمام با احتیاط بیرون آید و اگر سبب نرله  
باشد بگوشت آب سرد در دستش می باید و سرخس می باشد  
سرکه و آب گشیز و کلاب باید در دهن نگاه داشت و مضمضه  
کرد و اگر جنانچه سبب در دوف و دندانست که گرم خورد است  
و در مضمضه و پخته است علاج او اخراج اوست یا نیز مار و دندان  
سالم منقرض و فاسد نشود و یا پنهان هرگاه که دندان

نقصان الکلیه بکند و در او اندک  
 مدد و در دم او خون در کمر  
 و اصل کسوف و نقصان

نصف انسان یعنی نصف الفواقص کالافق  
 و الکلیه الی العسل و الطحال و المرار و المرار  
 و المرار و المرار و المرار و المرار  
 و المرار و المرار و المرار و المرار

و ممکن و جمع مثل افیون و سکار و لبس تیو عات و امثال اینها از  
 آنجا باقی می ماند از آنجا فاسدی سازد و می کشد و از آنجا در کتب  
 طبی مذکور شده با خاصیت بشت خاصیت بر بقعه **قول** در بیان  
 بعضی امراض وجه و از جمله امراض در دیده یا نیکویی یا دشنام است  
 و مراد باید دشنام سرخی است که بروی و بینی عارض می شود و شکل  
 آن شبیه علت مشابه می شود که مگر علت خدام است و او را **سب**  
 و در این علت خون فاسد است و اگر خبیث تر بودی تبارک  
 و بعضی خدام می شود و علاج او فصد و اخراج خون بقدرت  
 و طاقت و جنباب و پرتن را کولات و مشروباتی که مولد خون  
 باشد و از آن شراب بکشد باید داد و مقدار شربت بر نهاده مثال  
 در چهار فاشق آب سرد باید داد و غذا ماست مقشر و اگر علیل  
 یا مرغ باید داد و اگر قبض باشد شیره نه فرام  
 اس باید داد و از سفوف طینه و مسهله مارالجن باید داد بعد از  
 پرنیز و حلاب چند روزه از جنباب و بنفشه خبیثه از جنباب  
 و دود و از بنفشه و شغال و بنج و سوسن یک شعل و سلف

شراب

کیم شقال مجبوعه در دو پیاله آب جوشیده نیم آید رده از کرباس  
پاوده نهفت شقال قند منخته بر نهار باید خوردن این جلاب پنج  
شش روز اختیار باید کردن و غذا آنست که پیشتر که مذکور شد  
ماند است و مانند عبارت از ورم دست  
که در اکثر عارض جانی از روی می شود و با ورم مرکب از خون و صفرا  
و علاج او نیز قصد است بقدر قوت و طاقت و اخراج خون از  
کفایت است و استقرا است و نقیه بدن از صفرا یا بقوات  
مقوی در اخراج این خلط مذکور و یا با طنج فاکمه مشهور و مذکور در  
توابع دنیات و یا آب انارین شری و ریش باهلید و یا بلوق  
خیارشبنز ماده داد و این استقرا را پیش از استقرا جلاب  
منفعی باید داد تا بعد از بخیج ماده شقیه باید و با وجود این تدابیر  
باید که معالج از تدبیر تب صفرا غافل و زایل نشود و غذا تا شش  
باید ساخت و از گوشت پرنه نماید که مذکور که علل غایب ضعیف  
و نحیف بوده باشد که درین صورت بملاحظه سقوط قوت مرغ  
موجود است و این باید بخت و از گوشت مرغ نباید خوردن و شربت

علاج بر علت نيلوفر و غناب است و قندار نيلوفر و شغال و  
ده عدد مجموع در دو پيال آب جوشيدند بر نيم انگور ده صافي ساخته  
بست شغال قندار نيمه گرم بر بهار بايد خوردن و اگر در طبيعت قهقي  
و بشکي باشد طبعين طبعه اولي است بشل شير خست و قندار  
و برنجين نيلوفر و نيشه و مغز مخمصه و سوسن کندم مقدار  
نيز در بين المعاجين و آب بروقي ان جاكه رسم است ترتيب داده  
تا نيمه باندازد اگر باس گذراننده روعن کخي و باروعن زد و يك شاق  
و نمک طعام هم شغال بدو دفعه صبح يا بگاه در باستان و ميان  
روز در زستان عمل بايد کرد در سان بعضي امراض زبان و از جمله  
امراض زبان شقوق و ميدن اوست و اين شق اگر بسبب ماده  
صفراست علاج او نماعول لعاب است بارده است بر زبان مثل لعاب  
اعصاره او و مضمضه کردن بشيره خرقه و طبعين طبعه اگر  
بسته شده باشد **رأس** اگر اني زبان است و اگر جانش  
گرافي زبان بسبب بروهت بسيار است ترک بردات بايد کرد از  
شرب و ماکول و غذائيره ماشن مضمضه و کشينه در ان شمر بايد کرد و

و کشودن طبیعت باید کرد و شربت درین صورت پهلوفرشت  
 منقل در چهار فاشق آب باید داد **مول** در بعضی امراض گوش  
 که واجب الاستقامت است علاج آن و از جمله امراض گوش که است  
 و اگر جنبه خلقی است او را علاج نیست و اگر جنبه سبب شده است  
 و اگر آن سده در مجرای شنواییست سده خلقی نیست و از جمله  
 سده ارج است و یا گوشه در مجرای روییده است اینها را نیز  
 نیست مانند آنکه ولادی را نیست یعنی مادرانی و اگر سده خلقی  
 و خلقی است یا بسبب دخول حیوان که در وقت و یا آب که این  
 علت حادث شده است اینها را علاج در آنچه سده خلقی باشد  
 منع سده باد و پیشه و بخورات و بچکانیدن روغن عاوه باید  
 کرد وقتی که بلغم باشد و اگر طبیعت قبض باشد باد و پیشه ملین  
 طبیعت باید کرد و بخورات نباید خوردن طعام بوقت باری کردن  
 و همیشه روغانات نحر است استعمال باید کردن و از جمله آنکه  
 اطفال کبر برهنه نرود از یک منقل و گاهی شربت اسطوخودوس باید  
 خوردن که شربت دماغ است با فیضیت و شربت بی نرود در مقام

و اگر جنبه خلقی است او را علاج نیست و اگر جنبه سبب شده است  
 و اگر آن سده در مجرای شنواییست سده خلقی نیست و از جمله  
 سده ارج است و یا گوشه در مجرای روییده است اینها را نیز  
 نیست مانند آنکه ولادی را نیست یعنی مادرانی و اگر سده خلقی  
 و خلقی است یا بسبب دخول حیوان که در وقت و یا آب که این  
 علت حادث شده است اینها را علاج در آنچه سده خلقی باشد  
 منع سده باد و پیشه و بخورات و بچکانیدن روغن عاوه باید  
 کرد وقتی که بلغم باشد و اگر طبیعت قبض باشد باد و پیشه ملین  
 طبیعت باید کرد و بخورات نباید خوردن طعام بوقت باری کردن  
 و همیشه روغانات نحر است استعمال باید کردن و از جمله آنکه  
 اطفال کبر برهنه نرود از یک منقل و گاهی شربت اسطوخودوس باید  
 خوردن که شربت دماغ است با فیضیت و شربت بی نرود در مقام

و شربت بی نرود در مقام  
 و شربت بی نرود در مقام



و اسطرطار خون  
المصوب منه  
فاشرا

است **خون کوش** دیگر در اوست و او یا بسبب خلقت  
و ان منقسم بجاریست هم است خون و صفرا و بلغم و سودا و سریک  
علامات متمیز و تشخیص میشود و اگر علامت ماده خون ظاهر باشد  
علاج آن فصد است و اگر علامت ماده صفرا ظاهر باشد علاج  
به تبسین طبیعت و اخراج خلط صفرا است بادویه مخصوصه بصراجهایا  
و آب منبج صفرا از مثل شایو و بنفشه اترمه و دو شقال و پنج  
سوسن کمبشقال و قدری کافور است آب طبع کرده به نیم آورده  
صافی ساخت و هفت شقال قند منخته بر نه از یک گرم خشیار  
باید کرد و مدت این صلاب کمتر از پنج روز جایز نیست و بعد از آن  
بنفشه سه شقال و عناب ده عدد و پوست پیلید زرد سه شقال  
و کل سرخ یک شقال و سطر و سوسن کمبشقال و بنفشه دو شقال در دو  
سیاله آب بکش آهسته باید طبع کرد تا به نیم کمتر از صافی ساخت  
نیم شقال بپزند و ابی محموده کوفته نیم شقال ایارج فقیرا در و  
خلط کرده بوقت صبح باید خشیار کرد و بعد از آن تمامی عمل دارو است  
در سه شقال شبیه و قند باید خشیار کرد و غذای بپزند و بنفشه

اگر علیل پی قوت باشد مایش مقشر و شیر تر و گوشت مرغ  
و از ادویه که در و نهند عسل مخلوط با بادام فستق یا ان الود  
نیم گرم در گوشه بچکانید و از خربهای ترش درین عسل با و خود که  
صغروی باشد اجتناب اولی است زیرا که ترشی سره باشد اعصاب  
مضرست و سر و دماغ مبادی اعصاب است و در گوشه خنجره  
زیرا که بدد گوشه بسیاران هلاک شده اند بخلاف در چشم که ترشی  
که کسی بآن هلاک شده باشد اگر چه چشم نزدیک بدماغ است و در  
علل گوشه تشخیص در او نباید اعمال کرد و تجویز علاج او باید  
مذکور نامودی هلاک نشود **قول** در بیان بعضی امراض حلق و تدریس  
از جمله امراض بد او حلق است و مراد بحلق خفوش شدن گلو و او را  
بسبب روم در معات و لور تیس که مراد بآن هر دو گوشه است زیاد  
او بخیمه از جانب بالا و این را معات می نامند و در این است  
خلق مجل فرودن تمام است که در مقابل آن از جانب شیب است و از  
لور تیس می نامند و این علل از امراض حاده است که اگر بزودی علاج  
نماید مملکت است و این ورم در اکثر گوشه است بسبب بدی است و علاج

قدیم قصد باید کرد اولاً در فصد تاخیر نباید کرد و استعمال را دع  
ماده خون در اول لازم باید داشت از شراب و غرغره و مثل  
رب شاه توت و شربت شاه توت آب و در غرغره عدس  
با پوست و عنباب خوشیده و در و قد ری رب شاه توت  
خلط کرده سرد ساخته غرغره باید کرد بکاه باز آب توت  
یا آب خوشیده از خشک او اینجمله غرغره باید کرد و بار دوع  
از عدس با پوست و زرا لور و کشیر خشک خوشیده غرغره باید کرد  
بر آب پوست تازه چهار نفر و قد ری آب در آمیخته غرغره باید  
کرد و این رب را اطباء بسبب روع ماده این علت اختیار  
کرده اند اما در انبیه او این علت استعمال غرغره مایه کرد و شربت  
بنفشه فروج باشد بخت الوی بخاری باید داد و اگر جنابش تحقیر  
و صورت و قوت در بدن است اصلاً او را گوشت نباید داد و اگر  
او را در گوشت تحصیل ماده مرض است اس موجب هلاک  
و دیگر چیزی باید داد که علیل را محتاج با سبب است و جاویدن احتیاج  
نباشد زیرا که جاویدن لغو موجب از دایه و دم در دست

و درم موجب ضیق نفس که موجب هلاک است این غذا از  
شیره ماش و یا شیر جو نیمه اگر چنانچه از این فرود تواند کرد  
و مما ممکن ترک گوشت باید کرد مگر آنکه علیل را ضعف بسیار  
باشد و قوت بسبب ضعف ساقط شود آن زمان مرغ جو در  
شیره ماش باید جوشید و شور بای آبی در کلوپی علیل تقاض  
باید بخشت و اگر چنانچه در درم تخفیف شود و بر علیل فرودن غذا  
بکلی آسان شود آن زمان غذا از اسفناخ و یا از معر که تازه  
بروغن بادام شیرین مطبوعه باید داد و از شیر ما که بر درم طلا و ضحاک  
کنند و چون علت از سر روز بگذرد و تنه گردد و وج در شده  
شود در مقام نفیج ماده باید شد و تقبیل درین امر باید کرد و درم  
زرد و سفید شود و مرصع پیش از آنکه ورم منفر شود هلاک نشود  
زیرا که خطر علیل در همین شاست و از جمله علل جانست  
بانی صیت دادن سر کن کرک است که سفید باشد و بر روی  
خار و خس انداخته باشد و همچنین سر کن سگ که سفید باشد موی  
بیشتر به موافق این علت است مقدار کب درم ازین سر کن

ماه چهارم از آن شرابها آمیخته باید پیسید و همچنین بر جع اطفال  
سه چهار ماه که ایشان را عدا داده باشند بمقدار مذکور در پیش  
با خاصیت نافع داشته اند و همچنین ریسمان از غوا بچه ارشتم  
که او را در کون افی در حین شش او بسته باشند و از خون  
برین ریسمان سبده باشد او را در کون صاحب خنق  
بش در از آن خنق مجربست و آلوده کردن و محل ورم سرشیا  
مذکور از خارج بسیار نافع و از جمله مجرب درین علت بگایدن  
خون سلجفات است که مراد بان کاسه شیت است و مانند  
سر و قدم و نهادن مجرب بود و مفر کردن سبب آسانی و ویردن  
و نفس زدن است **از جمله امراض خلق ضیق نفس پیش بعضی**  
**اطباء و پیش بعضی ضیق نفس از جمله امراض شش است و درین**  
**ممانعت و اعتبار است که خلق مجرای نفس است و باین اعتبار**  
**بسیق نفس را امراض خلق باشد و اعلا را دیگر که مجرای حقیقه**  
**نفس قصبه شش است و عروق شعریه آنرا که از آنجا هوا**  
**ملایم نفوذ کرده بدل میسند پس باین اعتبار ضیق نفس از امراض**



شش باشد و صاحب موهن اس علت را از امر نفس خلق کرده است  
با اعتبار اول و آنچه از این علت حادث بسیار  
خفاق باشد در معالجات خفاق مذکور شد و اگر جناب که در  
این علت بسبب بلغم حسینه در مجرای نفس باشد با شرب  
لطیفه منبغیه بلغم تدارک و تدبیران باید کرد بچهار بات جاده بفعل  
و بالقوه مثل شربت زونبای مرکب از بنفشه و پرسیاوشان و بونج  
موسن و نبات با قند و اگر ماده بلغم بسیار غلیظ باشد غسل  
باید کرد و از مولدات بلغم و از مغلطات او پرهیز باید کرد و غلبه  
بر فز که لطیف باشد مثل زرده تخم مرغ نیمه شست و با کوشش مرغ  
و بخود شکسته و در آتش از ادویه مثل دارچینی و یارنجیل  
قدری باید انداخت وقتی که فراج بسیار جار باشد و اگر در  
فصل باشد تلین طبع با دو کوبه میا فبقص فبقص نفس نباشد  
باید کرد و از فواکه ترش پرهیز باید کرد زیرا که مسج غیر ضرر درین  
علت از تری و آب سرد نیست زیرا که مرد و مکشف مجرای نفس  
و گاه گاه سینه را بعضی روغن که حوائی دارد مثل روغن

در وعش چایان جرب باید کرد و اگر خنجا سبب غشی نفس  
میست باشد رو غشا و بعضی لعابهای رطب معتدل در حرارت  
و میست استعمال باید کرد بخوردن از اشربه و اغذیه و عیاج  
در آنکه سبب آنچه دخانی متضاد بجای نفس باشد ماو الشیعه که  
در وی قدری قند اضافه کرده باشند باید داد چند روز برهنه  
از آنچه مضرت است باید کرد و از ترشها و اطعمه غلیظه که موجب نجاسات  
و ارجح میوات مرده باشد و منبج از همان شربت زوفای مذکور  
چند روز اختیار باید کرد و استعراغ خلط موجب مرض بعد از این  
ماده بمطبوخ افستون باید کرد و یا کب او یا با فیتون در قدری  
شیر تازه چهار تا شش و قند مفت مثقال افستون نیک  
گرفته و پخته و درین شیر و قند آمیخته بوقت صبح باید خست بار  
و در هر روز که تا اعلی دارو خست شود سه از آن شربت آردند  
چون شسته نیم مثقال اگر حرارت قوی باشد در چهار تا شش  
آب و الا قند و تخم ریاح شسته باید آرد اگر که درین علت  
نفس بدیل و تبدیل مزاج تحلب بمفرجات باید کرد مثل مفرج یا قوی



تشیع که مراد بآن جو نقشه سفید کرده جو شیده بچینه است که از  
آب ادرین شربت غلط کرده دهند و اندکی روغن بنفشه  
بادام و یاروغن بادام صرف بآبی منقحه دهند و خمیره معده که مراد  
مرای اوست یا فند این شربت است از شربت ادرین علاوه  
از شربین نیز از علاج و اثر که این علت است بر صبح و در  
غواب مقدار پنج مثقال صاحب علت بلب و خوب است  
درین علت که بسیار نافع از این ملورات باید باس طریق مذکور  
بیکر دو باید زراحت مغزیم با ذریک و مغزیم خوب رو مغزیم که دو  
و نیم خمیش از سر یک بیکرم که نوشسته و رب سوس  
از سر یکی و الکی از مثقال مجموع ادویه یک گرم کوفته و شربت انار  
شرین یا پنجس صلیبی ساخته بقوام آورده خمیره کرده جدا باید  
داشت و شرب این جدا جدا رب و صلیب زبان باید نگاه  
داشت و اگر جانش از مدفوع که با سر و پروای آمد چون ظاهر  
شود و الکی که با و الکی جدا و سیاه و شان در اجزای این حال

باید نگاه داشت و اگر خنانچه از مدفوع که بان سرفه بیرون می آید  
خون ظاهر شود و ایکی کبر با و ایکی خون سیاوشان در اجزای این  
السعال باید آسخت و علیل باین علت باید که از هر چه ترش باشد  
و قوی شور باشد و آب سرد پرنیگند و اگر خنانچه حرارت  
قوی باشد تخم خرفه یک کوته با این اجزا بامیزد و مروره و عدا  
صاحب سعال که و تر اگر بوقش باشد و جازی که سینه در حرکت  
ببارک تر خرفه و یا اسفناج مطبوخه در روغن بادام شیرین و مارده  
تخم مرغ نیمه است باید داد و غذای ازین نفوت ترکوت مرغ ماکر  
و با شیر ماس و گوشت پاجه هر دو را را شیر خصوصاً که سرفه حرکت  
و غذای این علت از زرده تخم مرغ و دو شاسبه پاکیزه با نان میده  
و علوی نشاسته و گوشت پاجه هر دو هر سرفه که سبب او زرده  
باشد علاج آن با ما داده است باین معنی باد و به معطیات  
از آفت نزد خلص او زیرا که اگر خنانچه در سینه  
ریزد سبب فرجه شدن میشود و این حیل است و از و خلاصی  
ناور است و از جمله معطیات ادویه نیز قهاره است شل خلص



در تحیل و انسیاه دانه که هر یک از اینها را بنماییم در بینی و دست  
و شربت خشک شش بخوردن در منع رخیس ماده بشش از انس سبب  
بش بعد از تحق نزل و خصوصاً که ماده رقیق باشد و اگر خاج  
سبب این علت امراض دیگر ذات الحجب و ذات البریه و ذات  
الصدر پس علاج اصلی از مرض باید کرد تا این علت که سبب است  
از این جهت اصلی مرض است تدارک باید و اگر خاج که با سرفه اسهال  
باشد و در این صورت علاج معوقتی پیدا میکند و در این صورت  
شربت آلاس باید داد و یا شربت انار شیرین و یا شربت صمدل  
یا انار شیرین با بعضی صمغ و لعابها مثل صمغ عربی و سبب  
خونست از راه دهن و هودش این علت اگر خاج بعل است  
و نظر تنجی که مراد غریک دهن است و زبان را در دهن است اگر  
خجانه بطریق تنجی است از سر و دماغ است و مراد از تنجی را  
خلطی است از دماغ بخلق تجریک کردن کلووان از سر است  
و اگر خاج بطریق تنجی و آن از قصبه شش است و اگر خاج از این

بر انداختن بطریق قی با خدیج بریت که از سرخ بر داده است  
و یا از معده است و از هر دو فیه <sup>میان</sup> میان با جوهر است  
است درین اعضا بی مذکور و درین اثبات بطریق سرفه کردن  
می آید و از رقبه شش است و یا از نفس شش است و یا از سینه  
و حجابات است و هر چند سرفه قوی تر علامت بعد داده است  
و در علاج دشوار تر و علاج ترک بسیاری تکلم است و او باید  
و جماع کردن و بر جستن هر یک از مذکور است را سبب ظاهر است در  
از دیاد علت زیرا که حرکات سبب انقباض عروق و اتساع می شود  
و این موجب جریان خون در ریه ها می گشتن نیز می باشد  
و نظر در اشیای سرخ بر او نباید نمود زیرا که در صورتی که در  
بنا سبب و علایم خود می شود و در کتب احسن است از کتاب  
شراب نکند زیرا که شراب معشوق است و سرخ اند  
از مستحیل بخون میشود پس مولد علت است و باید ریه  
مستحیات نیز بر سر نکند مثل ادویه حاره و مجتبی از جمیع آنچه است  
و دشوار باید که اقرار کند و از جمله ماکولات که درین علت مضرت است

سبب کتب و کتب  
تجربه

موردن پیر کینه زرا که پیر کنند بون بخت اقر ازو است  
زیرا که پیر نورس علت مفید است و از جمله علل جات قصه  
که پیش از حدوث علت واقع شود و این امر مشکل است  
پیرا که کس چه داند که شخص را این علت واقع خواهد شد  
تا بقضای او قصه پیشتر کند غرض اینست که بدان  
دروسی را حدوث این علت قریب الحدوث است پس  
سرمدی که مدتی در و بواسطه غلبه خون امثال این امر  
متوجه باشد احتیاطا فصد باید کرد و خون بقدر قوت  
و طاقت باید کرد و در علاج این علت فصد و اخراج خون از  
مسافل بدن نفع ممکن دارد مثل فصد صفای و غری است  
و دادن اشربه که منع نوال از سرد مانع بخلق و معده و  
شش کند مثل شربت خمی شش که در اندک خون سیاه  
وضع عربی باشد خباجه آری یک دو ذره و اگر خباجه  
خون با سرف باشد و حرارت غلبه اندکی کافور که مقدار شعله  
باشد باید مسحت و کاه چنان است که اگر خون با فوا

و کار مشکل شود و بعضی اطباء قریطی افیون نیز داده اند  
در غلیظ و سکن خون افیون نظیر ندارد و اما این علاج  
مخاطره است بنحایتی بقریب سابقا بعضی علایجات مذکور  
شد و دوائی که نافع است از جمیع انواع نفثه الدم است  
شراب انجبار است برف زوف و کبریا و دم الاخوی که خون  
سیاوشانت و صمغ عربی از میرک و دودانک و نیز لعوق  
انجبار درین علت فایده عظیم دارد و این لعوق مرکب است از  
انجبار و کبریا و خون سیاوشان و پسند که مرجان سفید است و  
برداشت از میرک یا شغال کثرا و شاسته و صمغ عربی تف داده  
از هر یک یکدرم که چهار دانگ شغال است و افیون دانگ  
مجموع ادویه یک نرم کوفته و بشراب انار شیرین آید و بنیک  
برسم زده از سرمه بر مقدار دو شغال باید لیسه و اگر تازه شود  
بجای آب عرق زوف خورد و غذای این علت زرده تخم مرغ  
نیست که در کبریا و خون سیاوشان پاشیده باشند و اندک  
کشیتر کوفته و غذا گوشت بزغال در و انجبار و برک سلین اکل

کرده باشد و اگر چنانچه علیل قوی باشد علیل است ترک گوشت  
کردن اولی است مگر در وقت نحافت بدن از ضعف دادن گوشت  
درین صورت واجب است تا علیل از ضعف تلف نشود  
و گاه چنان است که درین علت احتیاج تبرک غذایی شود و در روز  
سه روز اگر امتناعی نباشد و در علاج او بقله الحما که خفته است  
غذای نیک است و عصا ره آن باشد در علت معدوده از  
علاج است و سال اطل که مراد بان روف است با کثیر و ما  
که در غناب و حدس با بوست طبع کرده باشد و اندک از  
سال الحمل و قدری خون سیا و شان در و پاشیده باشد  
بجایت مناسب است **قول** در بیان بعضی امراض سینه و  
و امراض این دو عضو ذات الصدر ذات الحبت و ذات الریه  
و رمچه دیوبی است و یا بلغمی است و یا تراب بلغم مالمی باشد  
که متعفن شده باشد و علامت این علت کراتی سینه و کراتی  
سر است و ضیق نفس لازم است و در دانه سینه تابور  
قلب کشیده و دشواری تکیه کردن بجانب قفا و تب تیر و سر



موجبی

در سخی روی عیار الجفینوس سرد و خساره که بسبب حرارت  
و تجارت متضاعده می افتند و سرخ می شود و نبض در پی  
علت موجب است و این علت از امرض حاده مملکت است  
و اگر بزودی علاج نیابد مقرر اطباء آنست که در هفت روز  
می کشد و گاه بر سبیل قدرت از درجات و خلاصی میست  
و گاه جنانست که مشعل بذات الجنب میشود و این سبب  
از عکس که ذات الجنب مشعل بذات الریه شود و گاه جنانست که  
این علت مشعل بر سر نام می شود و از سر سام خلاصی و نبات  
نادر است و اگر این علت در هفت روز منتهی بخلاص یا هلاک  
نشود مشعل بسبب میشود که مراد فرود و برایش شش است و  
ورم و موی بلغمی از موی مغرق نیست که در بلغمی رقت آری  
از دهن و نقل و شبات که خواب بسیار رقت است  
و سخی نبض و حرارت ضعیفه و اما ذات الجنب که در شش  
نیز می مانند و زبان توانی بر سام میگویند و ان عبارت از ورم  
حارست که واقع در عضلات باطن است و یا در جبات و مادر

حجاب یا غبر و این را جانیص می نامند و با این هم حادث در حجاب خارج  
میشود و یا در دم در عضلات خارج می شود و اگر خفاخ در خارج  
می باشد ادراک بحس لمس میتوان کردن و ماده این علت در اکثر  
از صفراست و یا خون صغری و یا از بلغم این علت قلیل می باشد  
بجای ذات الریه که از بلغم نرم می باشد درین علت تب تیز  
زیرا که شدت و حرارت در صفرا پیش از خون است و اگر  
مربک از خون و صفرا باشد کیفیت تب اقوی خواهد بود و دیگر  
چون این علت و در دم تقرب دل واقع است و دل محل روح  
و حیانت و موجب اشتداد حرارت بسبب تیریه  
و شدت تب باشد و وجع و در دم خس خلیج می باشد و با قدر  
زیرا که آفت بر اعصاب حساسه واقع است و درین علت نبض  
نشاری است بسبب آنکه در دم در حجاب و عضلات واقع  
است و سوزن خشک لازم این علت است در ابتدا و چون تا  
نفع یابد و منقطع شود و خروج ماده بسنوفت باشد و درین  
اگر قیج و جگر بعد از غمخار در جمل روز پاک نشود بسک گردد و مرد

مملکت است زیرا که علّت بقرب دل است پس محذره است  
و هر چه بگاه که از فساد علّت بشش سرایت کند و بسبب قوه او  
شود و واقع شود و محبت باشد زیرا که این اشغال اگر چه در نظر علل  
و حجاب از مملکت اول خلاص مانده کان میبرد که مگر خلاصی نیست  
اما ببلیت دیگری مبتدا شده که مشی بهلک خواهد شد و علاج  
و تدبیر این علت مشترک است میان ذات الیه و ذات الحجب که آن  
اول قصد است و استغناء طوطی غالب بعد از آن بقصد و حقه  
و حقه درین بهتر از طبیعت و سهولت است زیرا که در او اول  
خوف و حرکت داده بجانب دل است و اثر نه این علت مره در آن  
انضاج و طبع و تقیه و تبرید باشد مثل ما را الشیخ را شربت بنفشه و یا  
ما را الشیخ در بر و ما را الشیخ در بر است که ما را الشیخ را بنعلی است  
و هند و یا با مطبوخ غم بستان و تخم خمازی که معده هر گاه است  
و خطی و نوح سوس باید داد و اگر اثر شربت بنفشه است و هند  
صواب خواهد بود و باید که شربت ها که درین علت داده می شود اگر  
عطش باشد سرد باید داد و اگر عطش نباشد گرم و در استاده

عقلش یکی از این شرابها مقداری ملائم شیره فربه باشد بخت و بشیره  
مفرح با ذرک در شربت بخت شمایا یا بیلوفر آنچه باید داد  
و بوقت خشک شدن و من مضمضه بشیره خرقه باید کرد و کاسی سب  
انار شیرین باید داد و عرق کاه زبان نیز باید بخت مقدار دو  
و یا شربت بخت مفرح یا بیلوفر باید داد و اندک لعاب دانه  
بسی یا این شرابها بوقت سرفه باید بخت و یا شربت عناب  
و بیلوفر باید داد و هرگاه ماده مرفوع با سرفه رقیق باشد  
شربت حشاش شربت عناب مناصف باید داد و یا مغلی از  
عناب و بستان در بعضی از این شراب مذکوره باید داد و بلکه خیار  
با علت استعمال بقوت باشد و این مخاطره و مملک است  
درین صورت شربت حب آلاس شربت انار شیرین مناصف  
باید داد و اندک شربت حنظل باید آمیخت و اما الشیرین است  
حب آلاس خلط کرده باید داد و اما جور بر این باید و آب هندو  
با قند و قتی که حرارت قوی باشد و گاه جهانت که درین علت  
احتیاج بشربت آومی شود و این سبب بسیاری مضرت است

و سبب خوف آنست که شیرهای شیرین ساقی مستحیل بهیچ راهی نشود  
اورا لطیف ویت نشایدن حرارت بغایت است و در امر  
صفراوی که مانعی از دادن ترشی باشد بسیار مانع است و غذا را  
علت یار الشیر با قند است و یا با بعضی اشربه دیگر این علت با علل  
حاصل از مغزها که در آب سرد با لیده شیر از کوفته باشند  
و در وار قند با شربت نیلوفر منحه و یا آناله از شیر مغز با دام با  
با دم این شیره ها ناخته بقیه دهند با اسفناح و یا خیار به  
تازه و یا ملوخیا که نوعی از خیار است اگر خیار به شربت طعام  
علیل را قوی باشد و اگر خیار به ضعف غالب باشد و شربت  
طعام نیز باشد احتیاج به دادن گوشت مرغی به سبب شود و عللیل  
بسیب کرشکی و ضعف هلاک نشود و مرغ جوهر را در مال شیر  
با پیچت و بر طیب صابین الله نیز ماکو زی است که مراعات شود  
علیل نماید زیرا که جمع معالجات امرض و ایستد بقوت طبع عللیل  
است زیرا که دارو و طیب جاذب یا ن طبیعت اند و اما در طبیعت  
قوت است برودی قبول آفات میکنند و امرض ضعیفه را



آبی بر آید و آبی از خود دور میکند پس نگاه داشت قوت از جمله  
مرد دایت با قوت معارضه و تقاضاست با علت عاقل شود حصول  
قوت بآید و اعذیه است اما بر وجهی که بسیار نباشد بقیس  
ماده مرض نشود پس وجب بر طبیب است که نقد بر نفس  
غذا بر حسب واجب کند و او دیکه بان ضما و طلا کنند در ابتدا نوم  
سفید و روغن بنفش نیم کرم مرد و با هم منخته بجا نهد از روغن  
ده شقال و موم سه شقال نیک برسم زده باید بر محل وجع مالید  
و بعد از آن ضما و منفع ورم خطمی و تخم زغیر و موم سرح اول مرد  
از زغیر و خطمی را در اندک آبی یک دوسه جوشند تا لعاب  
پرون آید و از کر با پس مالوده موم در دانه آخته با تش آشته  
موم درین لعابها مالید که آخت و بعد از آن نیک برسم زده  
ازین بر موصی که وجع و ورم و الم دارد باید قدری در نیم کرم بر آب  
یا بر روی پنجه رفته بر محل ورم و درد باید نهاده و چون این بی سر و  
نمی باشد بسبب سحای باید اختار کرد و اخرازی او این مذکور است  
که مذکور میکرد اخرازی او بخرم مذکور که و موم تخم خیار

و تخم خشک سفید از هر یک یک سیم و منقار و آب مقطر درم که  
دو مثقال باشد رب الیوس نیم درم که دو دانه است بجمع کرده  
گرفته و بنفشه و شربت انار شیرین خمیر کرده چهار شانه  
مقدار خود خور دی و هر شب چهار پنج حب در دهن نگاه دارد  
و آبش را باید فروان و بادویه و مقداری شربت انار  
آمیخته و سه جوشی باید داد که لعوقی شود و گاه گاه از این لعوق باید  
باید پسید و ادویه طینه و سه سله این علت بعد از حصول بفع  
بجلا بات پانزده درم فلو سن خیار خمر و سی درم شربت بنفشه  
خل کرده و نیم درم روغن کل در و جکانیده نیم گرم باید احتیاج  
کود و دیگری آلودی خشک تر کرده و غماپ و زرد آلودی خشک تر  
کرده از هر یک یازده عدد کل نیلوفر اگر تازه باشد سه کل و بنفشه  
نیم مثقال مجموع آب شوق و بنفشه و نیلوفر جمع کرده یک دو جوش  
واده با پانزده درم فلو سن خیار خمر و بادویه و سه سله آب مقطر  
باید احتیاج کرد و صبر کرد تا عمل دارو آخر شود و با این دو آبست درم  
شربت بنفشه آمیخته باید خوردن و اگر ضایع عوض خیار خمر ترخس کند

و یا شربت و چون سل که او نیز از آن قوت می‌گیرد  
علاج او قریب بعلاج ذات الحجب است و ذات الوری است و علاج  
نفس او بعد از حفظ سر و سینه از هوای مخالف خوردن کلند  
آفتاب است حتی که او را علی بن ناخوردش و غنا گوشت مرغ در  
شعبه و یا از شعبه با سفوف سرطان و خوردن شیر خرگاه در بیان  
بعضی امر قس قلب و معالجات او و باید دانست که دل و دماغ هر  
شرف اعضای انسان است زیرا که روح حیوانی که انسان با وجود  
او حیات در دل متکون شده است و روح نفی که مبدء  
حس و حرکت است در دماغ است و روح طبعی که افاده و قوت  
در جمیع بدن می‌کند که در جگر ریس بر قوت سیم روح از مبدء  
نایض شده که قوت حیوانی و قوت انسانی و قوت طبعی است  
و این قوای ارواح مختلط شده جمیع بدن نفوذ کرده سبب حس  
و حرکت جمیع بدن میشوند و در تعریف دل حکما گفته اند که اول عضو  
تحرک فی الحيوان و آخر عضو تسکین وقت الفوات و این عضو را  
شرفه و یا شربت می‌نامند و جمیع و الم نیت و اگر چنانچه با دانه

بالفعل شخص <sup>بسیار</sup> میشود الا بعضی سوزانرا جامه که کمتر محال  
مثل خفقان که بسبب حرارت و برودت می طید و حدوث  
غش در بعضی اوقات <sup>در بعضی اوقات</sup> و خفقان است  
و مراد خفقان طیدن دل است و این حالت یا بسبب سوء المزاج  
ساده است از حرارت یا برودت و سرگد ام بعلامات  
متین و متخف زیرا که اگر بسبب طیدن حرارت باشد  
التذاد بهوای سرد و آب سرد است و خوردن شربت های  
سرد و فایده یافتن از آنها و اگر بسبب برودت باشد فایده  
یافتن از شربت های و غذای گرم است و التذاد بهوای  
گرم پس بر تقدیر در ایراد علاج ایرواد ضمه است از اثر  
و اغذیه باید کرد مثل آنکه در خفقان عارض شربت صندل و تخم  
اسفندل شسته باید داد و در خفقان بارد شربت قند  
و تخم ریحان مناسب است و یا این علت را <sup>سوء المزاج</sup>  
مادی است و حدوث این علت از سوء المزاج مادی نادر است  
و اگر واقع شود اکثر خفاست که از خوشبخت و اگر طیب حادث

کثیر النوع و

در شش طبع غلط کرده اند که خون بعضی در ریه جمع شود و این نیز  
بعد از تحقق سبب خون است و خداقت <sup>طبع</sup> و الا این تیره که غلط  
شود سبب مہلاک علیل است و در علاج این علت مشروبات  
طبیعی بوسیدن بسیار نافع است مثل رواج فواک طیب الراحه  
مثل سیب و میوه و از طیب که در و غیره مشک باشد خصوصاً در  
قسم بارد و این علت بوسیدن فواک در قسم حار و بوی گل ریا  
از حار در قسم بارد و از بارد و در قسم حار و شربت فواکه نیز از جمله تدابیر  
حیث است و خوردن عرق بید مشک و کلاب با شیره مقبیده  
این علت و مفرحات یا قویتر را در این علت منفعت بقیو از حار است  
ایشان در باره این علت و از باردات از معاجین و مفرحات  
در حار این علت و همچنین تریاقات و فادر مرآت و دواء الشک  
حار و بارد در این علت مستعمل و مقبیده است و کل مخموم با انضی  
از شیره مقبیده این علت بسیار نافع است و غذای معلول غفلت  
در قسم حار شش از باره نموده و با آتش غوره و ما میبیش  
و یار بواج و زردک و ادویه که در خفقال طلا یا صماد باید که در قسم



حار لعاب است که با کلاب بر محاربات دل باید یافت و ضمیم  
از لقاح جو آب کاسنی باید کرد و خانه که علیل درومسک کرده  
اگر بوقت تابستان باشد آب زده از ریاحین طیبه در پیش  
باید گذاشت و علیل را بقر آب و موضعی که آب شاد است  
نشانند که از او آب بهره مند شود و خط و افکند که این تن پیر  
در عین قوی میفید است و غذای این علت مرغ و جوی و مرغ و جوی  
با دارچینی و شمال اینهاست در شمع بارد و ادویه موضعی شمع  
بارد با لیدن روغن بان است بر سینه و روغن سوسن و مراد  
بر روغن سوسن در اغلب موضع این فن روغن زیتونی است که کل  
بقدر لاله کوبی است و بوی یاسمین دارد و با سیمین مرد و عازند  
و در امراض بارد مستعمل میشوند و گاه تفرقه کرده اند روغن سوسن  
استماخو نیست که در سمرقند و خراسان معروف و مشهور است  
اما بونی ندارد بلکه بوی کرب دارد و سح او را بر سامی و دواویز  
در طبعت عاریت است و اگر درین روغن اندک مسک و اندک  
غبر حل کنند بهتر باشد و نوره از حله امراض منکله دل عشی است و عشی

سوسن

حالتی است که عارض دل میشود و بان تعطیل جمیع اعضا و قواست  
 از حس و حرکت و اگر چنانچه این حالت همیشه مستمر شود موجب  
 هلاک است و اسباب غش مختلف می باشد زیرا که سبب او  
 یا نوزدیت که در دل وارد شده است و این سبب بهیچانچه  
 در نوبتهای پیش واقع می شود و اینجا که سبب پیش زدن  
 و گردیدن حیوانات زیر دار واقع شود که اثر سمیت و کفایت  
 سمیت اول کرده باشد و یا سبب خوردن ادویه سمی مثل ایون  
 و غیر ذلک و فرق میان غشی و سکه و صرع در کتب این فن مندرک  
 شروع در بیان آن نکرد زیرا که موجب اطاعت است و یا سبب  
 وصول بخیر و عیب است بدل خواه از داخل و خواه از خارج بدن  
 و یا سبب بوی مزاج ساده است و یا سبب مزاج بادی پیش  
 اسباب مذکوره روح جمیع شده متوجه بدل می شود تا حاجت  
 رفع از تن ازل کند و یا اجتماع روح موجب تعذیل  
 کیفیت باشد و گاه سبب غشی جوع منقطع می باشد و این سبب  
 رقت و یا قلت روح است و گاه سبب غشی تشنگی است و تشنگی و

سبب

بشکرت عصب و عروق در آن مودیت که واکه بر شکسته  
دفع آن مودیت از هر چه باشد و علاج در آن که گزیدل حیوانا  
زهره و ارباشد علاج بدفع سم آن حیوانست قبل تر یا قار اربو  
و نمائیه و شر و دیطوس و نریاق کپره که مراد بان ترماقی فاروق  
و علاج در آنکه سبب نوبت تب باشد و ابتدای حدوث می باشد  
کرد و جمیع رواج طبعه مقوی دل است و با شیدن آب سرد بر روی  
مواخات و قوت مغنی علیه است و از جمله مقویات و علاجات  
غشی شوربانی مرغ است که در خلق او ریزند و آنکه بعضی اطب  
در غذای نفی علیه شراب آمیخته نمیدهند شرعی نیست و اگر خاب  
علیل در غشی هلاک شود غشی خورده رفته باشد بهیاب مهیا  
**قول** در بیان بعضی امراض معده و از جمله امراض رویه او در او است  
زیرا که اگر وجع معده نشد شود موجب هلاک است زیرا که  
معده بقرب دل واقع است و دل از آلام و آفات و در آن  
می شود و خصوصاً که وجع عارض فم معده شود و در معده از سو  
ساد و حار می باشد و سوزن مزاج ساده بارد می باشد و دیگر

مورد

بعلانی و شش می شود و اما اگر سبب در ریه و مجرای مادی  
تظاهر می شود و علاج در قسم اول تعدیل  
و تسکین درد است باشد به وادویه و اعذیه لطیفه و علاج در قسم  
ثانی بعد از تحقق ماده علت اخراج آن ماده است اگر خون باشد  
بفصله و این قسم قلیل الوقوع است و اگر اخلاط دیگر باشد بیک یا بادویه  
مختصه باین ده بعد از بخیج و جلاب بخیج و مدت چند روز بخیج ده  
اخراج باید کرد و اگر سبب سودا مجرای مادی باشد در اکثر صفراوی می  
باشد و گاهی سبب سودا می باشد و اکثر سودا همراه قبی می باشد  
و علامت او آنست که بعد از خوردن غذا و طعام باندک ساعه  
پیدا می شود و مراد بمرافق جاذبه بقریب پیشتر که شش پوست  
شکم است که میان او و معده است و اجتماع صفرا و رقیق  
در معده و آن محل اوست و چون طبیعت سودا بار در شش  
او ترش تر پس کیفیات و موجب وجع و اذیت معده می شود  
باسب غذا است که بیش واقع می شود و یا اگر جاذبه پیش  
نیست اما غلیظ است مثل هر سیه و خصوصاً که از گوشت گاو باشد

استنواع  
فقط است

و غیر ذلک با سبب تفرق اتصال واقع در مکرر علاج  
در اینجا قسط است چنانچه مذکور شد با دوی مخصوصه او

که بجهت از خون است علاج نفیض است و در قسم اخراج صفرا  
از نفیض باب انارین و هلیله زرد باید کرد و غذا انچه لطیف باشد درین  
قسم از سبب اختیار باید کرد مثل مرغ جو و آش غوره و آش  
از سبب ترش و باب انارین با گوشت جل یا ضعف و بی گوشت  
حل با قوت و درین صورت که صفرا و سبب جمع فوکه بارده حاصل  
نافع است و شربت سکنجین و آب انارین با قند و شربت لیون و سورا  
که مقدار شربت به نسبت ده مثقال است و از آن فرو ترست  
مشقل است با مقداری آب سرد مناسب و ضمادات صفرا  
با لقان جو با کلاب و یا با لقان پی دکلاب و باید در روغن محمول  
از پی درین قسم نافع است و اگر چنانچه سبب وجع سودا و یا بلغم  
باشد میل بجانب اثر به و اغذیه و ادویه حاره باید کرد از اثر به  
کافیه با کلاب باید خوردن و اگر حرارت باشد سکنجین از سبب که باید  
اختیار کرد و از معاجین حاره مثل از کدو چهار مثقال و از شنبلیله دو

بارب



در مثل مصطکی و مثقال و آله دو مثقال عقل یک مثقال مجموع  
ادویه رفته و غایت با یک مقدار تمام ادویه غسل و نیم مقدار  
آن رب هب آمیخته باید برداشت و مقدار خوردن هر صبح  
بر هزار یک مثقال باید اختیار کرد و بر معده طلا و صناد  
از سنبل و مصطکی و قزقل و جوز بوا و سیاری برابر مجموع ادویه  
گرفت و پخته و باریت هب و یارب جب الالمس آمیخته بر  
بروج و فم معده باید مالید و معده را از ورود آب سردی  
باید فرمود و آنچه مضرت و موله سودا و بلغم از اختیار  
نباید کرد و از آن خیر برهنه بلغم باید کرد و درین صورت غذا  
و دینی اختیار باید کرد مثل نخود آب اگر گوشت بوقلمانی که در دود  
و عقل یا رخیل باشد و از جمع میوه پرنیو باید کردن مگر انار  
در بعضی اوقات و چون ماده علت بارد باشد خواه بود  
خواه نام از غنای مفید بر معده باید مالید مثل روغن  
بامین و روغن زیتق و تخم مصطکی و کندر و سداب  
بوقت رشداد و جمع و در قسم فار روغن مصطکی و کندر

و سبب بوقته است که دو جوع و دو قسم جلد روغن کشیده اند  
و مثل روغن ماخوذ از دانه که دو برقم معده باید مالید **قول**  
در بیان بعضی امراض امعا و از جمله امراض دیره مهله که او سنج  
و مراد از سنج در عرف اصطلاح اطباء و غیر است یکی جرات  
واقع بر سطح جلد و دیگری قروح حادث در امعا و این مقصود  
ثانی است که این قروح امعاست و سبب آن حدوث اسهال  
و درین علت بسیار تلف شده اند زیرا که خون روده که ممر  
و مجرای غذاست متقح شود و او جسمی است نسبت باعضای دیگر  
رقیق تر از بقیه روده سوراخ خواهد شد و چون سوراخ شود مساب  
علیل هلاک خواهد شد و حدوث این قروح را اسباب است  
و علت این علت اگر چه در بیان اسهال مذکور است و با یکدیگر از  
علامات او آمدن رطوبات زویه است که مخلوط با خون است  
و رطوبت خلوق از خالق تعالی بر سطح امعا بخت نکند  
از آفت صفرا و اخلاط حاده که بر روده ممر و میکند مخلوق شده  
است و از جمیع علل است که در سبب علت دادی دفع است که من

تا قیام شکافته در مکر زانو برده باشند تا مایه از  
دور سود و مبط در و پشته و اندک صمغ عربی لقی داده باو  
خلوط ساخته باید داد و اگر قدری نشاسته نیز با باشد بهتر است  
و اگر معده علیل ضعیف نباشد و گاهی که عطش و سوز  
سوزاک باشد که مائیه کم کیفیت خلط است و صفراوت آن  
طبایش نیز درین تدبیر ختم باید کرد و از جمله اثر بر بلع النفع و ادر  
پوست خشیش است که کوه چمنان با تخم مقدار یک درم بر نهاده و  
پوست خشیش است که کوه چمنان با تخم مقدار یک درم بر نهاده و  
شراب انجیر بطریق پسیدن نه با تخم آب زیر که خود نه تنها  
در اسهالات باب منخف کرده و یا شراب سیب با با نه  
حب الالاس و دیگر تدبیر در علت حقه است بلعاب و یا نه  
عابیه مثل چوبشیدن پاچه کوسفند با گرنج تا گرنج و پاچه هر از شود  
پالوده مقداری صالح و نیم گرم در محله زخمه وقت  
نیم روز بد و دفعه در رشتان عمل باید کرد و یا بوقت نازد مکر  
و یا صیاح در رشتان و اگر در عمل پوست خشیش کوفته

وکل از منی با هم گنجانند صواب باشد و وانی بگوید چمت  
این علت جو مقشر نف داده و خطی و زرد و آلود و پوست خشی  
از سر کلام دو مقال در دو پایله آب باید طبع کرد تا نیمه بیاید  
بماند از کرباس یا کوده و در قدری شربت الجب و بایست  
جب آلاس با شربت خشی اش آنته نماید داد و کاه بسبب حرار  
درین شربت تا تخم خرما کوفت در گوشه نه بسته تیره کنند  
صواب باشد و بایست داشت که بر طبیب معالج امراض مع  
ادویه و خوب است خصوصاً ادویه قلبیه زیرا که دل از  
اعضای ریه است و موضع بروج حیوانی پس غذا ادویه  
قلبیه از بار د و جار ضرورت تا بوقت احتیاج طبع  
توانند کرد یا خبر باشند و آن ادویه اینهاست که مذکور میگردد  
یا قوت و کبریا و کندروم و اریدنه سفید و لایعورد و کاه  
و از میوه ها سیب و امرود و بهی و کشمش خشک و کنز  
عبله حرارت و جگر از منی و طبائیر و کاشنی و کل مخوم و زرنج  
و زعفران و دارچین و کل سرخ و درونج و نعیمی و هلیله و مر

و باد بجنوب و باد دوازده که پنهان می شود و  
بر قاعده سوخته است و غیر دلبک از حیوانات خوردنی <sup>هندی</sup>  
و نار شیرین و سفید سرخ و سفید که در یواج و شقایق  
و قاقله و قرغه و پسته و ورق طلا و ورق نقره و عنبیه و عود  
و بود نیله باغی و سوسن آسمان خویش و سنبل و سعد و سینه  
و ساج <sup>هندی</sup> و فرفر شک و عود صلیب و تمام و نیلوفر  
و مویابی و برگ مورد و میوه او که حب الاتسن است  
و آشنه و اسطوخودوس و آترج و ایریشیم خام غایت عملی و آمل  
و این سفید و سرخ و سفاح و جد و ار که از اپری می نامند  
و ب یار عظیم المنفعت است و مار شک و مارنج و از انچه  
شخم مرغ نهشت و شور بای مرغ جوان فربه و این مختصرند که بعضی  
ادویه مرکبه از مغاصی و منفح و کوارش با تمام خواهد انجامید  
**قول** در بیان بعضی ادویه مرکبه از منفحات و معونات و کوارشات  
و مراد منفع که از دودل رافع و سردی حاصل شود و در  
قوی را قوت دهد و منفح معتدل که مشهور نباشد و از روست اجزا

او بطریق ساختن او را این معجزه قوی دل است و مفرح نفس  
 و محسن یک بشره و مطیب بوی دهن اخراي...  
 شغال قزو و شغال زرب و شغال بسباسه و زعفران و قاقه  
 و هیل که خیر و اسب و قاقه صغاری نامند و جوز بوا از هر یک  
 یک شغال مجموع ادویه یک رطل اند شقی اردانه و دونه رطل آب  
 اول طه را با مدیحه کودتا مهرا شود و از آب سر رطل بماند و رود  
 او بدهیم سرد ساخته یک دست باید مایه حاصل شود و از پروین  
 سویی کدر آئیده و اسفال او را دور باید کود و باز در یک دست  
 و یک رطل فانیه با او ضم کوده باید طبع کد تا نیم قوالید می کند  
 و فرودا آورده نیم سرد ساخته ادویه کوفته را با آن میخند یک بریم  
 سرد ساخته در طریقی جنسی یا شیشه باید برداشت و پیرا و صفا  
 مزاج با بر در آبجی فانیه عمل ماکد و مقدار خوردن از این مفرح  
 همچون برینار و بریلائی طعام کشتال است و این معنیست که  
 بارد المزاج و معتدل المزاج را نافع است **در کسالت کواش**  
 مشک است که نافع است از ضعف معده و نفخ آن و اخرا و طریقی

حلال است  
 در اسهال  
 و اسهال  
 و اسهال

ساختن او



اورش چنانست که مذکور میگردد و این کوارش جنب بود  
و متقال نیز بسیار مفید است مشک نیم متقال و فلفل و فلفل  
که و فلفل و فلفل و فلفل و فلفل از هر یک ده وزم که سخت  
متقال میشود و از ریح و متقال عود و متقال زعفران  
و درم فلفل سفید مقدار تمام او و نیم بوزن و فلفل بادیه کو  
و او و نیم و فلفل در یک وزن تمام او و نیم عسل آغشته نیک  
بر سم زده و سرد ساخته در ظرف چینی باید گرفت و در بعضی  
عوده درم و اذیت و مشک یکدرم و مراد بکوارش او  
حار خوش بوی کوارنده مراد است خواه آرا معجون و ار  
در فلفل مقوم و با عسل آمیزند و یا فلفل بقوام آورده او و نیم در  
ریخت بر سم زده بر روی طبق یا بر شیت طبق باید ریخت و دیگر  
و دیگر کوارش خورس که نافع است از ضعف معده بارد  
و در شیت چینی که بسبب برودت و رطوبت معده حادث  
می شود و سرد و حمل معده طبعی شود که میباید مقدار روغن  
و در یک نبی کند و مرجه خورده می شود همچنان پیش از تصرف

نافع

حرارت و قوت فاسد بدرجی رود و این اسهال اگر اولاً علاج  
نباشد مهلک است و اجزای او و طریق ساختن او برین وجه  
است و آنرا که اگر که از اسهال بنهاده در سر که باشد قف واده  
باشند و بسیار سنگ کوفته باشند بمقتل و حب الاس  
جمل شغال غروب بنعلی و کل روز که ماند از هر یک بمقتل  
و کدر و و ناخواه و مصطکی و سعد و مسنبل از هر یک شغال  
و دو ذایکی مجموع ادویه کوفته و پیچیده و باقی بقوام آورده  
وزن تمام ادویه خلط باید کرد و با بایسل یک مقدار و نیم کاه  
ادویه مانند آنخته برداشته و مقدار خوردن ازین کوارش  
دو شغال و یا دو شغال و چهار ذایکی می توان خوردن و این  
بمخون از اسهال نفعی الا معانفع است بمخون نافع از برص  
و بنین و جذام و داء القلیل از اکثر امراض بارده بلغمی و سوداوی  
اجزای او و طریق ساختن او بهلید کابلی و بهلید الهی  
و غار نفون و صبر ستو طری و اباج قیقرا و شاترج از هر یک  
یک درم بسفاح چهار شغال و نیم سابی یکی چهار شغال و نیم ذ

رنگه مشقال مک مندی سه مشقال ونیم کو حاشا و مشقال  
اسطوخودوس سه مشقال و دوداک مجوده مشوی در میان سب  
بامیان بی سه مشقال و دوداک مجموع ادویه کوفه و نخت  
و یک ونیم وزن تمام ادویه غسل صافی نموده باید داشت  
و ازین معجون بوقت حاجت مقدار خوردن از پنج درم تا پنج  
مشقال میتوان خورد بحسب ضعف و قوت شخص **و از عسل**  
مرکبات اطریفات نافع است در بعضی امراض سرد و دماغ از  
جمله اطر فیل کشیز است و منفعت او منع انجره و ردع انجره از  
دماغ است و مداومت او مبرورع را بسیار نافع است و اجه  
او و طریقی ترکیب او برین وجه است بلیله کابلی و آمله کشیز  
خنک از هر کدام ده مشقال مجموع ادویه کوفه و نخته و بایک ونیم  
وزن تمام ادویه غسل صافی حلق کرده نیک بر هم زده باید برداشت  
و مقدار خوردن ازین اطر فیل بر بهار و بیا بوقت خواب کم مشقال  
است **و دیگر از معاین اطر فیل** مقلی که نافع است از غلبه بوی  
جبری او و طریقی ساختن او بلیله کابلی و بلیله و آمله از هر یک

و مثل آنچه در شغال اول نقل را کوفته مقداری آب بریزند که کاف  
نیم بباله باشد در حل کرده و مقدار یک وزن هم در سیل  
در آئینه یک دو سه جوش داده فرو آورده ادویه مذکوره  
کوفته و نیمه با و خلط کرده یک برسم زده باید در ظرفی برداشت  
و مقدار خوردن بوقت حاجت از طریق یک شغال است بر  
نهار یا بوقت خواب **و معجون دیگر** که استقار نافع باشد بوقت  
که حرارت ظاهر باشد عصاره غافث و ریوند جینی و زعفران  
از هر یک یکدم و نیم که یک شغال می شود و عصاره افسنیس  
اگر موجود نشود از بطنج او و کل آن که در آن حل مایه می ماند  
و کف گیاه نیم ام اوست و نیم با در یک و تخم خیار و تخم خرفه  
از هر یک یکدم و یکدوم که یک شغال می شود و درم مجموع ادویه  
با عصاره است مذکوره خلط کرده یا یک مقدار تمام ادویه را  
آئینه یک برسم زده باید برداشت و مقدار خوردن  
معجون یک شغال در آب عصاره کافور و عصاره شالی بر نهار  
باید خوردن **و در معجون** معجون یا قوی است که معجون را قوت

و در دوشه را صاف گردانند و این ترکیب که مذکور میکردیم  
 مزاج این باب است از برای او مندل سفید و منقال و دو از یکی  
 طباشیر و منقال و عصا زرد سه دزم نیلوفر و دو دزم مروراید  
 ناسفته و منقال و مرجان سفید که سبب است و منقال با قوت دو  
 منقال سنگ شیم و دو دزم سنگ لاجورد و منقول عقیق و کبریا و  
 کشنیر خشک و پوست ترنج و عود هندی از هر یک دو دزم ابریشم  
 مقروض یا محرق یک منقال و کل سنج و منقال و کل مخموم و منقال  
 و نیم کاسنی و منقال کافور جودانه و منقال مغرم خیار و خشیان  
 سفید و تخم حس که تخم کاموست از هر یک و منقال رب سی و  
 سیب و رب انار شش بن از هر یک پست منقال و قند سفید با ساق  
 صد دزم اول اجار را بر روی سنگ سماق آب سا کرده نرم آنرا  
 گرفته و درشت را دیگر آب سا کرده و درشت جدا کرده تا آخر و در پخته  
 بنی که ساخته و ابریشم مقروض کرده یا احراق کرده و باقی ادویه  
 کوفته و پنجه و با جع ادویه دیگر در ماهون صلابه کرده و در بهار است  
 منقال عمل صافی نیک خلط کرده و نبات و یا قند را بقوام آورده

مجموع عمل در بهار با هم منجیه یک برسم زده ادویه کوفته را چنان محکم  
نیک برسم زده در ظرفی جنی باید داشت و از **ترکیب** بسیار بیفت  
و مالشک است که نافع است از خفقان و تقوی دل است اجرا  
آن و طریق ساختن او برین وجه است کل سرخ و طباشیر کشتیز  
خساک و کا و زبان کوی و کبر با از یک و مشتقال و مر و اردنانه  
یک مشتقال و شک دایمی از مشتقال مجموع ادویه کوفته و چخت  
و بارب سبب و قند سفید مقوم مقدار یک و نیم برابر وزن ادویه  
آمیخته یک برسم زده سرد ساخته در ظرفی جنی باید برداشت و مقدار  
خوردن ازین ترکیب بوقت خفقان یک معال است و **مترجم**  
دیگر که از نیرو قوت و اجزاء دیگر که بسیار نافع است در مزاج معتدل  
و اجزای او و طریق ترکیب آن کا و زبان کوی و مر جان سعد و  
کشتیز خشک و مر و اردنانه سفید و بهمن سفید و پوست انترج  
و کبر با و بر نشیم محرق تخم خرفه از هر یک تخم مشتقال  
و چخت یک و نیم وزن تمام ادویه درو هلیل با آب پخته و  
کرده باشند و منجیه نیک برسم زده باید برداشت و مقدار از باخود



خوردن مفرح بوقت خفقان یک مثقال است و **جد کجاست**  
شد به النفع دراز که مرض خدام این ترکیب است که حکما میهند  
اختیار کرده اند و مجرب دانسته اند نیست که مذکور میکردند و  
انبر و طریقی ترکیب آن برین وجه است هلیله سیاه مفت مثقال  
شیطرح هندی مفت مثقال و از فلفل سرخ مثقال و ذره ایکی شش  
سفید یک مثقال و چهار دایکی مجموع ادویه کوفه و نخت و بروغن  
زرد خمیر کرده و بمقدار یک ونیم وزن او و عسل صافی بمزجیک  
برسم زده باید برداشت و مرکب که پیش میگوید و صلابه بکشد می باشد  
بنی را بروغن بادام جرب کنند و بروی مایه بنده تا از کدو و بخار  
بش بختی و عجمی اکس درینا بدیز که پیش از زهر مایه قابل است  
اما چون بدن مجذوم بسبب خلط سمی مسموم شده است در بدن او  
اهلاک نمی کند و سبب صحت او نمیشود و این دوا پیش حکما می  
بر علت و برص از جرب است و **جد کجاست** بعضی خوب است  
خی که ربو که از قسام ضیق النفس است و عین نفس را نفع طبع می  
اجزای آن مرکبی و میوه ساییده و گذر از اجزای حبیب ذرن را بر مجموع

یک بزم کوفه و پنجه و باب جنهای خورد ساخته خشک کرده  
 و بوقت ضیق نفس بوقت حقش در دهن نگاه باید داشت  
 و جب و یک بجهت همین علت اجرای اورب سوس پنچم  
 و باغل فردمانا و مغز بادق مایع از هر یک دو درم حلیث یک درم  
 مجموع ادویه که گفته و پنجه و باقدری غسل خمر کرده جدا باید  
 ساخت هر یک بمقدار نخودی و مرثب چهار پنج حب بوقت  
 حقش در دهن نگاه باید داشت و صفت حب ابارج فیروز که  
 که پاک کننده دماغ است از فضول و منقی معد دست ابارج  
 یک درم و نمک مندی نیم درم که دو دانگ از مثقال است ابلید  
 کالی یک درم ابلید زرد یک درم غاریقون سفید چهار دانگ که یک درم  
 است مجموع ادویه یک کوفه و پنجه الا غاریقون که از پرویزن  
 باید که رانید مجموع ادویه با سم بارد بکر صلابه کرده و آب را کرفش  
 یا آب بادیان خمر کرده جدا باید ساخت هر یک بمقدار نخودی  
 که توان فروردن و خشک کرده و بعد از غلاب و برهنه حصول  
 نفع باید به بوقت سحر باید خوردن و تا پیر دیگر خوابه رسم است

و یک درم پنجه و یک درم  
 که یک درم پنجه و یک درم



بجای باید آورد و مقدار خوردن ازین خوب یک مثقال و نیم است  
 و این بارخ فقیرا مری است که اجزای او اینهاست که مذکور میگردد  
 سینل و سلینو و مصطکی و دارچینی و حب بلبلان و عود پس  
 و اسارین و زعفران از هر یک یکدزم صبر سفوطری و مقدار  
 تمام ادویه و مقدار خوردن ازین ترکیب اگر شش خوردند

درم است بوقت خواب و اگر غسل خیر کند

و خوردند و مثقال است و در ترکیب غسل

و مثقال غسل و یک مثقال از



ایرج باید کرد و الله اعلم

بالمصداق

این نسخه از  
 دست  
 قلم  
 معتمد

کتابخانه  
 دارالاحیاء  
 دارالکتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

المس بوزن بغداد رطلان وبالدرهم مائتان وسبعة وخمسون  
درهما وسبع درهم وبالمشغال مائة وثمانون مثقالا وبالساراربعون  
استارا وبالاوقية اربعة وعشرون اوقية المس الرومي عشرون  
اوقية المس المصري ستة عشر اوقية والاوقية بوزن الفضة عشرة دراهم  
وخمسة اصباع درهم وبالمشغال اربعة ونصف وقيل الاشارة  
دراهم وثلاثة دراهم قسط اربعة ارطال وقيل عشرون اوقية  
قسط العسل بالسواحل رطل واحد وقيل رطل ونصف وقيل رطلان  
ونصف موحس ساقطار ومية الدورق ثمان موحس قمر خمسة  
وعشرون منا وهو ثمانون موكوك وكله اربعة وعشرون كيلي  
وكيلي سماه اسم الرق فتمت ارطال وقيل عنوان سكره  
كثرة تنوع اوراق السكرية الصغرى منه اواق والسكرية عظيمة  
اربعة وعشرون قسطا قسطار مائة وعشرون رطلا الكورثة قسطا  
الكوب منه ارطال درهمي مثقال وقيل درهم بندق درهم وقيل  
مثقال الجوزة البيضاء مثقال والجوزة مطبوخة تسع دحساب النواة  
والآقان الملقفه من المعاص والعسل اربعة مثاقيل ومن الدواء

الحوتية الشامية قيراط واحد والقيراط اربع شعيرات الباق  
 الى اربعة وعشرون شعيرا باقل مصري مائة واربعون شعيرا  
 سميطيس الحرة الصغيرة ذمرا اربعة اقسام طاسطون مائة وخمسة  
 وعشرون رطلا بالبعد ادي طولون تسع اواقي مثل قوطول قوطيل  
 اشان وسبعون ميعا لاعمه دانق ونصف وعيد بعض العن  
 ساموما غما ونصف وعيد قوم على واريط ادولون على واريط  
 ماما كير على ثقيل الصغير متالان برسه فراطان حورده مكبي  
 ست درميات لولوس دانق بالسعال فسطون كير على وان  
 سميطون صغير سب درميات الكربة دانق ونصف وعيد بعض  
 دانق كسوتية في حال على الوردن وعلى الكيل ماما اريطو الكيل  
 ثمانية عشر درهما

وانه انما هو  
 في البحر  
 في البحر  
 في البحر

في البحر  
 في البحر  
 في البحر

المكون مكيال ومثلث كيليات والكيل في هذا سبقه انما من المنا  
 رطبان والرطل اثنا عشر اوقية فالأوقية ثلث استار فالاستار اربعة  
 مثاقيل ونصف والمثقال درهم وثلثه اسباع درهم والدرهم  
 ستة دنانير والدينار قيراطان والقيراط طسوقان الطسوق  
 خنان والحمة سدس ثمر درهم وسوقه من ثمنه والربع حرام  
 من درهم والجمع مكاكيل والاعلى  
 ما هو

القيراط اربع ذائق والذائق سدس  
 الدرهم يكون اثنا عشر اطاقا  
 الدرهم

الادوية الباردة والحرارة  
 والافس والخل

النقيات متبقي الصنف من الادوية ما في السبع والخمسة والاربع  
 ومن الادوية السخنة ما في ثلث الطبخ واصله ومتبقي البلمة  
 وما في الفجل والخرج والخل

الادوية الباردة والحرارة  
 الادوية الباردة والحرارة  
 الادوية الباردة والحرارة



سدير

في جميع انواع الاستغفار من الله تعالى  
ايضا الرسل قال قد جربناه مما ياتي في كل سنة  
من الاستغفار في كل سنة ويطرح في كل سنة  
في سبي الربيع ويطرح في كل سنة  
ويشوي في كل سنة ويطرح في كل سنة  
الاروس من العسل اربعة وس  
الشرب للربيع ويطرح في كل سنة  
وعدم و عدم

وعدم و عدم  
الاروس من العسل اربعة وس  
الشرب للربيع ويطرح في كل سنة  
وعدم و عدم

وعدم و عدم  
الاروس من العسل اربعة وس  
الشرب للربيع ويطرح في كل سنة  
وعدم و عدم

سدير  
بول ابل والقران عرابة الراجحة للربيع  
اشدات كدية والاشدات  
الربيع و عدم

سدير  
بول ابل والقران عرابة الراجحة للربيع  
اشدات كدية والاشدات  
الربيع و عدم

سدير  
بول ابل والقران عرابة الراجحة للربيع  
اشدات كدية والاشدات  
الربيع و عدم

علاج برض بلایه حوائی  
سفوف نموده یک کثره وزی  
سر روز شش میخورند تا جلد  
و غذا غیر از نان نخوردند  
چیز دیگر نکنند هر چه در دست  
آید شده آب بر آن و  
رنگ اصل پیدا میکند

توعدنک

عشق را کوفته چند بار  
دفع کمر علت کند

علاج آفتاب  
کوفته بار بار  
دفع کمر علت کند

علاج برض بلایه حوائی  
سفوف نموده یک کثره وزی  
سر روز شش میخورند تا جلد  
و غذا غیر از نان نخوردند  
چیز دیگر نکنند هر چه در دست  
آید شده آب بر آن و  
رنگ اصل پیدا میکند

علاج برض بلایه حوائی  
سفوف نموده یک کثره وزی  
سر روز شش میخورند تا جلد  
و غذا غیر از نان نخوردند  
چیز دیگر نکنند هر چه در دست  
آید شده آب بر آن و  
رنگ اصل پیدا میکند

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the manuscript's content, featuring dense cursive writing.

بسم الله الرحمن الرحيم

كتاب الفقه من ذكرها الزاري في الطب ويسمى بروساعة قال أبو بكر محمد  
بن زكريا كنت عند الوزير أبي القاسم عبد الله بن يحيى بن خضره ذكر لي من  
الطب وكيفية جازمة من مريضها فكل واحد منهم بمقدار ما بلغه عنه حتى  
يقضهم ان العلل من مواد موقوفة اختفت على مر الزمان والايام  
والشهور وما يكون هذا سبيل كونه ولا يكاد يبرأ في ساعة بل يكون  
في مثل ذلك من الايام والشهور حتى يتم برؤ العقل فسي كلام جماعة  
من حضرة المنطس كل واحد منهم يريدون كراهة الداء والمرض الى  
العلل واخذ الشيء منه تعرفت الاربعة من العلل ما جمع في ايام و  
في ساعة واحدة وقد يكون في شهر ويزداد في ساعة واحدة فمجبوا  
من ذلك فبالنظر الى اولف انه كتابا يشتمل على جميع  
العلل التي تبرز في ساعة فبازدت الى منزلي وعلمت هذا الكتاب

في كتاب الطب والصيد  
في كتاب الطب والصيد  
في كتاب الطب والصيد

في كتاب الطب والصيد

كتاب السرى الضعه لان هذا الكتاب هو دستور الطب والصيد  
ن ابو بكر من شافى في تاليف الكتب ان اذكر العليل الذي يكون من الفرق  
الى القدم وليس كل العليل تبرا في ساعه فلهذا ذكرنا اعضاءه وذكرنا  
اعضائه كثره وقد مت ذكرنا يجوز ان يرا في ساعه ان شاء الله تعالى  
في الصداع اذا كان الصداع في مقدم الراس وما يلي الجبهة فان  
ذلك يكون من فضل الدم يكون علاج ذلك ان يحج شيئا من الدم  
او باكل شيء او بالفضه فان يكن على المكان او شئ من الاغذية  
الجيدة ويجعل منه في الفم وعرضه او ياخذ شي من العناب او شرابه  
او ياكل شي من مرقة عدس او تين اول شي من الكسرة اليابسة  
فانه يسكن على المكان ودليل ذلك انحداره وكعود علاج ذلك ان يبل  
خود كنان بدم من درهانه يسكن على المكان او شئ من الفيلوفه وياكل من  
لب الخبار الذي قد وضع في خل ثعيف او تين اول شي من الورد الى  
انتي من شأنها اطعمه الضعفاء فانه يسكنه في الوقت ان شاء الله واداء  
كان الصداع من  
وعلاج ذلك

م  
صاحب خود دیده و سبیل از راه  
نزدیک رسیدند.  
شماره  
از این کتاب در دسترس است



في جل غمر شهر حى طين و يصير مثل العجين ثم اجعل على اي قوس شئت  
بانه يعلقه في الوقت في نجر يوحه ريب نير وزي و يدق مطا  
الاس الطيب ويجعله نافع صغار و تيناو له منه فانه يسكن النحرى  
الوقت في نخل ان شئت في الحلق علامه ان يبرغ بالجل او يوحه و  
درهم من الذهب الذي يكون في الباقى و يدق ناعما و كل نخل غمر و نجر  
فانه ينخل في الوقت في الشحقة علامه ان يتجرع طينا فانه ساقى الو  
او يتجرع ليطام الكلب فانه يبرأ في الوقت فان ذلك من لعوده جوع  
بان يوحه كفت من شحمه و يوضع كالب حتى يعطر عليه الماء و ليس ثم له  
و يصير من مائه نصف رطل و لعوده و دائق اشق و دائق جاشيه  
و يوسط من ذلك الطمع بوزن دائق او دائق فان حدث من ذلك  
و جمع في الراس يصيب على راسه ما بارد شتا كانا صيفا فانه  
يريب في الوقت في الصرع علامه ان يوحه افيتمون و عاقر قرحا و  
اسطوخودوس و بنفاج يدق و ينخل و يمجى نرطب طالع و تيناو له منه  
المجورة قتل السموة فانه يبرغ الصرع في ذلك الاسبوع في الدوي و  
في الاذن ان يقيق الامول المد الماء و يعطر في الاذن فانه يسكن في الو

في الوقت علاج ان مسح في الالف شرب يائي او توضع محجج  
 على الجانب الذي يعرف منه فانه يمكن في الوقت ما من الدماء  
 في البوسير علاج ان يتجووزن واتي لوف شاي فانه يسكن في الوقت  
 وان عمل جبا وطرح منه وزن داني منه كان الملح وسكن في الوقت في  
 علاج ان يذره عليه اقونيا الاخضر فانه تقطع الدره على المكان  
 الخواجا العشرة التي لم تسكن منذ سنة واكثر لوجه في السهل البشري  
 القيس الذي له عشرة سنة واكثر وعمل قنيل من قطن ونيسر به وبوضع  
 في القعر فانه يقع الدم في الوقت ويكون عام الحام الخرج عليه امام العلاء  
 في الوقت حرة علاج ان يوضع منه صنع البلاط والملاح الكابلي مسحو قائل  
 الكحل او ماء الكافور لم يمسح به من او غسل فانه يسكن في الوقت في  
 الوتخ من الاعضاء من سقوطه او ضربته لو فدا قاي وجبره وما من  
 ومغاث وطين ارميني يدي الجمع ويمل عار الاسس ويطله رشة فانه  
 يسكن الوجع في الوقت ونبس الحفرة الذي لولد منه في حرق النار  
 وقد يبرض من حرق النار وحشيد علاج وزر اسنج اصهنا  
 ونوره وورد مطحون وفاس كل واحد من سبل فرج به من ورد

# الشيخ

خاص ثم ينثر عليه فانه يسكن الوجع انتشاره لئلا يكون تمام البرد  
 في قتل من ثلثه امام في خروج المتعده علاج ذلك ان يخذ طلف شاه  
 وقرن فيخرج ذلك ويدق ويخل معه حقف وجليار وشب وغصن  
 وور ومطون وقشور رمان وارس رطب من كل واحد جزء بطبخ بما  
 قليل حتى يخرج قوته وتعد منه العصي فاذا خرجت متعده صده يتم رده  
 فانه ثبت على الوقت ولا يخرج ويبرأ ان شاء الله في الخروج  
 علامه ان يؤخذ من الحجون الملوحي فانه يسهل في الوقت او يوجد  
 ليخرج شجها ويعل منه قسيلة ويا من العليل ان يحمله فانه يحمله في الوقت  
 غير انه يحدث منه كرب عجم ومنص في الجوف وعلاج ذلك المعطل ان  
 يؤخذ كف كبيرة وقليل كونه وكرويا وكف شعير وانجد ان كف  
 حب رمان بطبخ جيدا ويؤخذ من اية نصف رطل ويصيب عليه اوقته  
 مري ويضرب وينثر فانه يسكن في الوقت في ثلثه مع منه ما لم  
 يعيد البطن بفصل وكافور وما ان شاء الله به وهو الرمان ويطلق قوله  
 ويعطى اوراق الكندري الذي ذكرناه في المنصور في باب الحنفه  
 تافع ان شاء الله تعالى

الشمس

في الوقت و فرجه الصبيان يوجب الرشا و مثقال و يطرح عليه  
 ثلثي مثقال كبريت كرماني و تحل و يعجن بسمين بعر عتيق و يستعمل  
 فانه يبرأ في الوقت **في عرق النسا** يده عليه غطيه كشره الحظ لطيف  
 في وجودها الملقى لعله مفرقهم بها و يكون في الجانب الوحشي من طرف  
 العصص الى القدم و لقد كان الاجود ان يقول قولا بليغا غير  
 اماك الا كما عرض كتابنا هذا افعلنا فيه بالاجار علاج ان يوقد  
 درهم اسعوطي و مثله ابلج و هنر و مثله سورجان و يذوق و تحلل  
 و تحلل حيا و ينالونه في ينسل حمة الى ستة مير في ذلك الوقت و قد  
 عالجت بهذا الدواء سعي قبل هذا الدواء لم يكنه النوقس تبه و لا <sup>لعل</sup>  
 من حب الى حب و جرح نادن الله **في الاعمار** و تنقي قد يكون  
 الرجل مثنى فرائخ قشاة له من ذلك القرب و جود في الفاصل و لا يكره  
 النوقس علاج ان يبل اطفاره باي دهن فانه يمكن في الوقت و يمكن  
 المشي عكسا مثلها انشاء الله **و ينفع** منه ايضا ان يقوم الرجل  
 في الماء البارد ان كان صيفا و ان كان شتاء في الماء الحار و لكن الى  
 ركبتيه و لا يجيب عبي بدنه فانه ينسب انقار <sup>في</sup> شارة الله

التي تحب في  
 الحمام سبل  
 وادار و اسط  
 الشة و وضع  
 انانف و  
 بدف و  
 النخس و  
 و كسك الراه  
 البسرة في  
 ان يجر و  
 البسرة في  
 البسرة في

في الزمان  
 البسرة في  
 البسرة في  
 البسرة في  
 البسرة في

في **الطرف** اذا عرض لها الحكة في انشطار اذا هو غسل يده بها وابد  
كان صيفا او كان شيا في الحار الحار ويكن اي ركنته ولا يصيب  
عليه يده فانه يبرأ وعلاجه ان يؤخذ ماء شديد الحار فيطرح فيه كف يده  
ويضع اطرافه ساعة فانه يسكن في الوقت يا ذن الله تعالى

تم الكتاب

**المعنى الاول** في البساط من النبض فنقول ان النبض حركة  
من اوعية الروح مولود من انبساط وانقباض لبريد الروح ثم  
كل نبضة مركبة من انبساط وانقباض ولا بد من السكون بين كل حركة  
متضادين وجدت فقد علم بان كل نبضة مركبة من سكنتين والجنس  
التي يعرف منها حال النبض عشرة **الجنس الاول** المأخوذ من مقدار  
الانبساط طولا وعرضا وعمقا والبساط تسعة **الاول** الطويل وهو  
الذي يحس انجراره في الطول اكثر من المعتدل ويبدل على زيادة  
المحورة **والثاني** الذي يقابله ويبدل على البرودة **والثالث**  
المعتدل بينهما **الرابع** بين الامرين ويبدل على اعتدال حال

# الثاني

البدن في الحرارة والبرودة والرابع العرض وهو الذي يحدد في  
 عرض الاصابع اكثر من المعتدل ويدل على زيادة الرطوبة والي  
 القيق وهو الذي يقابله ويدل على اليس والسادس المعدل  
 بينهما وهو الذي يتوسط بينهما ويدل على اعتدال حال البدن  
 في الرطوبة واليسوت السابع الثامن وهو الذي يحس احراره  
 في الارتناع اكثر من المعتدل ويدل على زيادة الحرارة والثامن  
 المنخفض وهو الذي يخالفه ويدل على قلة الحرارة والتاسع المعدل  
 بينهما ويدل على الاعتدال **بعض** في اللون البول  
 يتقصد الحال عند عدم تناول شيء صانع وطبعا خمس الصور والحره  
 والخضرة والسودا والبياض اما الخضرة فمراتبها ست القبيسي وسببه  
 سوء الهضم والاربعي وسببه حسن حال الهضم والاشقر وسببه زيادة  
 الحرارة والتارنجي والتاري والزعفراني كل واحد منها يدل على زيادة  
 الحرارة بالنسبة الى المرتبة التي قبلها واما الحرة فمراتبها اربعة الا  
 وهو يدل على غلبة الدم قليلا والوردي والاحمر الغاني والاحمر الاثم  
 كل واحد منها يدل على غلبة الدم بالنسبة الى المرتبة التي قبلها واما الحرة



فمراتها خمس الفستقي وهو يدل على البرودة والاسما بخوبى والتبليجي  
 واحد منهما يدل على رماؤه البرد بالنسبة الى المرتبة التي قبلها والكراني  
 يدل على احراق شديد والركاري يدل على احراق اشد واما السود  
 فمراتبه اربعة الاسود السالك من طريق الرغفراني ويدل على سودا  
 اخذت من الصغار والاسود الاخذ من القمحة ويدل على سودا اخذت  
 من الدموية والاسود الاخذ من الخضرة ويدل على سودا خضرة والاسود  
 الضارب الى البياض فيدل على سودا بلغمية واما البياض فيدل  
 على البرد وعدم النضج وانما فاع ياد بهضار **عصل** ان  
 في الحيات الحية اما ان يكون قصيرة الزمان او طويلة الزمان فان كانت  
 قصيرة الزمان فهي حي اليوم وان كانت طويلة الزمان فانما ان يكون  
 مادية او غير مادية فان لم يكن مادية فهي حي الدق الذي يوضع للاعصار  
 الاصلي وان كانت مادية فماذا نخلوا اما ان يكون داخل العروق  
 او خارج العروق فان كانت داخل العروق فينقسم الى دموية وضرا  
 وبلغمية وسودا **اما** حي اليوم في التي يحدث من الحولوس في  
 ايام الصيف ومن اكل انغذية الحارة ومن الغضب الشديد او

صفتها الحارة  
 تتركب من مادتين  
 بنفث شدة واحدة  
 انما ازدهارها  
 او انكسر ما يحسن  
 خولها تتركب من  
 اربعة سودا

في الطب

وعلاجهما ان شربة الباردة والربوب الباردة الممزوجة بالماء  
المبرد بالثلج ويعني ان يذبل اللحم بعد زوال الحمى ويفضل بالانعام  
ويطبخ غذاؤه يوما او يومين واما جبي الدم هي المطبقة  
وحدها اما من عقوبة اندم او من كثرة غلبته وعلاجهما  
القصد وخراج الدم الكثير وتبريد المزاج بماء الريان الى مضغ  
السكر البير وما الشعير مع رمان الى مضغ وان كانت الطبيعة  
ياسته فيسقى ماء الاجاص والفساب وتمر الهندى بالبطرود  
والغذاء مفرورة المشمش والتبرج بدس اللوز وان كانت الطبيعة  
معتدلة فالغذاء العذبة الى مضغ وما الحمر بدس اللوز واما  
داخل العروق في المحرقة وعلاجهما القصد وخراج قدر الحاجة  
الطبيعة بماء الاجاص والتمر الهندى والشير خشن ويخرج العليل  
اقراص الكافور سحرا وما الشعير مع طحوع الشمس واما الحمى الصغرى  
فأربعة العروق فيقسم الى فائقة وهي التي لا تزيد نوبتها على اثني  
عشرة ساعة وهي الغيب والي غير خالصة وهي التي تزيد مدة نوبتها  
على اثني عشرة ساعة وهي شطر الغيب وعلاج النوعين القصد

والتي وقت النوبة بالماء الفار والسكر والسكر والسكر  
والسكر والسكر والسكر والسكر والسكر والسكر  
ماء الشعير غداً وعيشة واما حي البلم واخل العروق فعلاً  
الغصن ثم اسهل الطبقه ماء حرج البلم والغداً ما الشربة  
واما حي البلم خارج العروق فعلاً ما شربة المعدة بانني بالفل  
والسكر البروزي واكل الخبز ونحو ذلك ماء الشعير ماء  
الحص من اللوز واما حي المودا وية خارج العروق واخل  
العروق في الربيع فيجب ان يرضي فيها حفظ القوة لسلع المشي  
فانما من الامراض الممنوعة والمظهر علامات النضج فيغدأ  
المريض بالفرلنج يستقي يوم النوبة السكرين ماء الفار وبيع  
المريض عند الغدا قبل النوبة واذا بدا اثار النضج وجب  
ان يستقي طنج الالهليج الاسود المندي مع الحيار شربة  
والسكرين وجب الغباية مصروفة الى الدرار لولد ماء الكرفس  
والرازيخ واذا انتقلت مدة الحي فيلزم العليل حب الفان  
ويعلم الفاريج واما الحي المكتبة في الحي اخلف ادوارها

واختلف المجوم في يكون الحبي يوم اصلحة ويوما فسد و ان  
 اختلفت العلامات والدلائل فغلجاها اختلاف الادوية  
 الاعراض الطامة واما حبي البدق فمن شأنها ان يحث <sup>عقبت</sup>  
 ميات متطاولة وعلامتها ذوبان اللحم وسقوط القوة وقلة  
 الصوت وغوشتين ومرة الوجه عند الاكل وعلاجها  
 ان يلزم العليل ماء الشعير ودخول الحمام كل يوم وان يكون  
 في الهواء البارد الرطب والجلبوس في الماء الفاتر والتمرغ  
 بدس البنفجج ويوضع على صدره داما حرقه مبلولة بالماء  
 الذي حل فيه الصندل والكافور مبردا بالبنفج والعسل السمك  
 المشوي والخس والخيبار والعصار وله معالجات اخرى في المطويات

٤

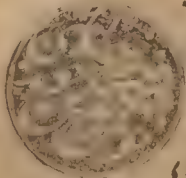
قال شرح الاسباب العلوية

واخذ ماء الشعير فان فيه عشرة خصال صالحة افضل الاغذية  
 للامراض الحارة على ما حققه بقراط <sup>ارد منضج للاطباء</sup>  
 مستخرج للحرارة منها منق للحمية بسهل النفوذ الى جميع

البدن لذت نفس با شمع و البعض مقتدر العناء مسكن بعض  
 لا ينج الا خلاط الفاسد لا سقم ولا يربو في المعدة وفسده

مردف

از برادر دهم یک نفس آت  
 در کوره آت نارسد در کسه  
 و این آت بر لب آت میخوابد  
 و بر لب الفرمه ناله میخوابد  
 و رحمه للموسس و ارمات میخوابد



در سال یونیه طمان حاصل کفیه  
 که بر نامه ادسایه ارموت علم  
 و آنکه در رسم روز آت ارموت  
 و آنکه در حقیقت آت ارموت  
 و آنکه در رسم آت ارموت و سودا

در کوره آت نارسد در کسه  
 و این آت بر لب آت میخوابد  
 و بر لب الفرمه ناله میخوابد  
 و رحمه للموسس و ارمات میخوابد

در کوره آت نارسد در کسه  
 و این آت بر لب آت میخوابد  
 و بر لب الفرمه ناله میخوابد  
 و رحمه للموسس و ارمات میخوابد

در کوره آت نارسد در کسه  
 و این آت بر لب آت میخوابد  
 و بر لب الفرمه ناله میخوابد  
 و رحمه للموسس و ارمات میخوابد

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰









